

بازخوانی دیدگاه فرق صوفیه اهل سنت

پیرامون آموزه ولایت (با تمرکز بر نقش‌بندی، قادریه،

سهروردیه، شاذلیه)

محمدتقی شیدایی^۱، مجتبی مقدادی^۲

چکیده

ولایت از اهم آموزه‌های جریان تصوف و از جمله اساسی‌ترین نقاط اشتراک و پیوند «تصوف» با «تشیع» دانسته می‌شود. صوفیان از همان سده‌های نخستین، مبانی و اصول عملی خود را عمدتاً بر مفهوم «ولایت شیخ» استوار ساختند و همین رویکرد، آن‌ها را متمایل به مذهب تشیع و عقائد شیعه جلوه می‌داد و امروزه جمعی از محققین با استناد به وجود اصل ولایت در این دو جریان، بر این نظراند که رابطه جریان تصوف و تشیع اینهمانی است و این دو مکتب ذاتاً تمایزی با یکدیگر ندارند. منتقدین صوفیه اما با تأکید بر اختلاف نظر این دو جریان در بیان چیستی، کارکرد و شمول ولایت، بر جداسازی تصوف از تشیع پای می‌فشرده‌اند. این نوشتار، با روش توصیفی و تحلیلی و مبتنی بر منابع کتابخانه‌ای، به پژوهش در مکتوبات چهار مورد

۱. دانش‌آموخته سطح ۳ حوزه علمیه قم.

۲. دانش‌آموخته سطح ۳ حوزه علمیه قم.

از شاخص ترین فرق صوفیه اهل سنت یعنی «نقشبندیه»، «قادریه»، «سهروردیه»، «شاذلیه» پرداخته تا نگاه آن ها به آموزه ولایت را بررسی نماید. از همین رو چیستی ولایت، جایگاه و اهمیت آن و همچنین اقسام و شئون ولی را در نگاه هر کدام از این جریانات مطالعه کرده و نهایتاً به این مهم دست یافته است که فرق صوفیه علی رغم اختلافات گونه گونی که در اندیشه ها و سلوک خود دارند، نگاه مشابهی به مقوله ولایت مرشد داشته و در تبیین معنای آن را بر همان مفهوم برساخته «فناء فی الله» تکیه داشته و عمدتاً اوصاف و شئون و کارکردهای یکسانی هم برای اولیاء در نظام آفرینش ذکر کرده اند و همین مسئله می تواند تمایز نگاه صوفیان با شیعیان در مسئله ولایت را نمایانگر باشد.

کلیدواژه ها: ولایت، ذهبیه، نقشبندیه، قادریه، ذهبیه، سهروردیه، شاذلیه، گنابادیه.

مقدمه

«ولی» و «ولایت» از جمله تعابیر پربسامد در متون وحیانی و فرهنگ اسلامی است که در شاخه های مختلف علوم اسلامی مانند تفسیر، حدیث، کلام، فقه، اخلاق، عرفان و تصوف از آن بحث شده، در ساحت و ساختار هر یک از این علوم دارای کارکردهای متفاوتی است. خلط این معانی و ساحت ها هم، رهن حقیقت اند و هم، آسیب هایی در حوزه بینشی و عملی به همراه خواهند داشت.

مفسران^۱ قرآن کریم در تفسیر آیاتی نظیر: ﴿اللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا﴾^۲ و ﴿اِنَّمَا وَلِیْکُمُ اللّٰهُ﴾^۳ و یا ﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِیَاءُ بَعْضٌ﴾^۴ به معنای وصف «ولی» برای حق تعالی و انسان پرداخته و اقسام و شئون هریک را شرح داده اند. متکلمان و اهل حدیث نیز به تناسب استعمال واژه ولی برای امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام در احادیثی چون غدیر و تطبیق و تبیین مصادیق «ولی» در آیات و روایات متعدد، از این گزاره و حقیقت و مصادیق آن بحث

۱. طبری، تفسیر طبری، ج ۳، ص ۳۱، طباطبائی، المیزان، ج ۹، ص ۱۴۲.

۲. البقرة: ۲۵۷

۳. المائدة: ۵۵

۴. المائدة: ۵۱

کرده‌اند و از شئون ولی و امام و ویژگی‌های هریک سخن گفته‌اند.^۱ فقها و عالمان شریعت هم به فراخور روایات فقهی مانند «من لا ولی له فالامام ولی دمه» و «السلطان ولی من لا ولی له». به تعیین معنا و مصادیق ولی در بسیاری از امور اجتماعی و فردی و بیان احکام شرعی و ظاهری هرکدام پرداخته‌اند.^۲

در این بین صوفیان هم از آغازین اعصار پیدایش مکتب خویش، بر اساس مبانی و اصول خداشناسی و انسان‌شناسی خود، به بحث از ولی و ولایت پرداخته و معنا و مصادیقی کاملاً متفاوت نسبت به دیگر شاخه‌های علوم اسلامی برای آن مطرح کرده‌اند. صوفیان با همان نگرش باطنی و به شیوه‌ای ذوقی، معنایی از عنوان ولایت دست داده‌اند که به کلی با ولایت فقهی، حدیثی، کلامی و قرآنی متفاوت است. آموزه ولایت در تصوف، مبتنی بر پیش فرض خداشناسی آن‌ها یعنی روا بودن اتحاد خالق و مخلوق و نسبت عینیت حق با خلق است از همین جهت آن‌ها برای اشاره به والاترین و برترین درجات بشری، از عنوان ولی استفاده کرده و معنای آن را همان یکی شدن با خدا یا «فناء فی الله» می‌دانند. ابتداء بحث ولایت بر توحید صوفیه، به گونه‌ای است که علی‌رغم اختلاف آراء فرقه‌های مختلف شیعه و سنی، در بحث ولایت به یک اشتراک نظر نسبی در میان جمیع صوفیه اهل سنت و شیعه دیده می‌شود.

این نوشتار با روش تحقیق کتابخانه‌ای و با مراجعه به منابع دسته‌اول و همچنین کلمات مشایخ شش فرقه قادریه، نقشبندیه، شاذلیه، سهروردیه، ذهبیه و کبرویه، به این بحث می‌پردازد.

پیشینه پژوهش

بحث و تحقیق درباره فرقه‌های صوفیه اهل سنت تاکنون موضوع تحقیق‌های نادری بوده است به همین جهت، پژوهشی که مستقیماً بر موضوع این مقاله متمرکز باشد یافت نشد اما در برخی از مقالات، آموزه ولایت از نگاه مشایخ صوفیه اهل سنت مورد بررسی قرار گرفته است. به عنوان مثال مقاله «مفهوم «ولایت» در آثار فخرالدین عراقی و عبدالغنی

۱. عاملی، المراجعات، ص ۸۷ و ۲۷۷.

۲. نراقی، مستند الشیعة فی احکام الشریعة، ج ۱۶، ص ۱۴۳.

نابلسی» از نویسندگان منصوره برزگرکلورزی، ناصر محسنی نیا، رضا چهارقانی^۱ و مقاله «رهیافتی بر مسئله امامت و ولایت در نگره طریقت بکتاشیه (با تأکید بر میراث مکتوب بکتاشیه در ترکیه)» از سید ابوالحسن نواب و حسین منتقی از نزدیک ترین تحقیقاتی است که با موضوع این نوشتار ارتباط پیدا می‌کند.

مفهوم شناسی ولایت

ولایت در هرکدام از علوم ورشته‌های اسلامی، معانی مختلفی دارد. مطابق نظام فکری و جهان بینی صوفیه، روح سالک در اسفار چهارگانه‌ای به سمت حق (یعنی خدا) در حال سلوک و حرکت است و در این سیر، در هر مقام و منزلی، به وصف و شأنی از شئون و اوصاف خدا دست می‌یابد. یکی از اوصاف خدا، «ولی» است که سالک در پایان سفر دوم خود، زمانی که از انانیت و هویت انسانی رهایی یافته و به مقام فناء فی الله و اتحاد با خدا نائل آید صاحب مقام و عنوان «ولایت» می‌شود. در این مقام، دیگر هیچ دوئیت و تمایزی بین او با حق تعالی باقی نمی‌ماند و او از بندگی و عبودیت رها می‌شود.^۲ «العبودية جوهره کنهها الربوبية»^۳ عبد الرزاق کاشانی در شرح اصطلاحات آورده است:

«و هو مقام «قاب قوسین»، ما بقیت الاثنینیه فاذا ارتفعت فهو مقام «أو

أدنی» و هو نهاية الولاية»^۴

در این جا مقصود فناء شهودی یا اخلاقی یا روان شناسانه یا صفتی نیست بلکه مقصود بالاترین درجه فناء یعنی فناء ذاتی و وجودی و بالاعیان است،^۵ به طوری که ذات انسان با ذات خدا یکی می‌شود چنانچه خواجه عبدالله انصاری می‌گوید:

۱. مفهوم «ولایت» در آثار فخرالدین عراقی و عبدالغنی نابلسی، متن پژوهی ادبی، دوره ۲۷، شماره ۹۶، تیر ۱۴۰۲، صفحه ۲۲۹-۲۵۴.

۲. داوود قیصری، رسائل قیصری، ص ۱۵۳.

۳. سلطان محمد گنابادی، تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة، ج ۳، ص ۳۱۴.

۴. کاشانی، اصطلاحات الصوفیة، ص: ۳۶.

۵. طهرانی، مهر تابان، ص ۱۵۸.

«و الدرجة الثالثة اتصال الوجود و هذا الاتصال لا يدرك منه نعت، و لا

مقدار، إلا اسم معار، و لمح إليه مشار»^۱

جامی به نقل از جوزانی می نویسد:

«ولی آن بود که از حال خود فانی بود و به مشاهده حق باقی»^۲.

صاحب فردوش المرشدیه می نویسد:

«ولی آن است که فانی باشد از هستی خود در مشاهده حق و حق تعالی

قیام نماید به اسباب وی»^۳.

در این مقام است که تمام اسماء و صفات حق تعالی، حتی اسم ذات او یعنی «الله»

هم به ولی اطلاق می شود^۴ و می توان او را الله نامید.^۵ البته برخی صوفیه اشاره دارند که

اگر تصریح به الله دانستن ولی نمی کنیم صرفاً از باب ادب است جندی می گوید:

«اقتضای کشف و شهود چنین می باشد که اسم الله از تمام وجوه عین

مسمّا نیست و چون انسان کامل به احدیت جمع تمام اخلاق الهی و به

راز: من در دل بنده پاک خود می گنجم، اتصاف یافت؛ دلش عرش ذات

حق و اسماء الهی گردیده و اسم عَلم اعظم می باشد»^۶

ولایت در نقشبندیه

نقشبندیه پرجمعیت ترین و مهم ترین فرقه صوفیه در میان اهل سنت است. این جریان

منسوب به خواجگان و شخصیت خواجه بهاء الدین نقشبند (م ۷۹۱ق) است.

شخصیت هایی چون خواجه بهاء الدین نقشبند و ابوالحسن شاذلی در زمره مصلحان جریان

تصوف به حساب می آیند چراکه با نقد و پالایش برخی از اصول عملی و عقیدتی صوفیه، به

دنبال نزدیک ساختن طریقت به شریعت بودند. با این حساب، مسئله «ولایت شیخ»

۱. انصاری، منازل السائرین، ص ۱۳۱.

۲. جامی، عبدالرحمن، نفحات الانس، ص ۵.

۳. عثمان محمود، فردوس المرشدیه، ص ۷۶.

۴. بابارکن الدین شیرازی، نصوص الخصوص فی ترجمة الفصوص، ج ۱، ص ۸۹.

۵. صاحب ولایت کلیه مطلقه را الله توان گفت؛ سلطان محمد گنابادی، ولایت نامه، ص ۱۵.

۶. ابن فناری از جندی نقل می کند در: مصباح الأنس بین المعقول و المشهود، ص ۶۶۲.

همچنان به عنوان اصلی مقبول و مورد پذیرش در این طریقت پذیرفته شد و تیغ نقد بهاء الدین نقشبند (که حتی اصل سلسله و خرقة و سماع و ریاضت را نفی می کرد) بر پیکره این آموزه نشست. آموزه ولایت از همان آغاز شکل گیری طریقت نقشبندیه همواره یکی از محوری ترین مباحث در گستره تفکر و اندیشه مشایخ این جریان بوده است.

جایگاه و اهمیت

توجه خاص مشایخ نقشبندیه به آموزه ولایت را می توان از کاربست عنوان «ولی» و «مولی» در القاب طریقتی مشایخ آن ها نیز دریافت؛ نظیر مولی عبیدالله آحرار، مولی ساعد الدین کاشغری، مولی عبدالرحمن جامی و غیره.^۱ بخاری از مشایخ این جریان در کتاب انیس الطالبین می گوید:

«بدان که ولایت، عبارت از نوری است که از مشرق عنایت حق بر دل بنده طلوع کند و انشراح صدر انفساح قلب، او را حاصل آید و اسلام حقیقی در لباس نور یقین جمال می نماید».^۲

از آنجایی که نقشبندیه، سلسله خود را به ابوبکر می رسانند، مفهوم «صدق» و «صدیقین» در منظومه ولایت شناسی آن ها جایگاه مهمی دارد. عبدالغنی نابلسی نقشبندی اشاره دارد که «ولایت» با «صدق» در پیوند است و ولی، زمانی به مرتبه ولایت می رسد که در مرتبه صدق باشد:

و فی الصّدق یا والی أُلنی ولایة
و یا متعالی منك هب لی معالیاً^۳

ولایت نزد نقشبندیان چنان اهمیت دارد که گفته اند وصول به کمال و سعادت و یا هرنوع سیر و سلوک بدون سرسپردگی و دستگیری ولی زمان، امکان پذیر نیست^۴ و متابعت از ولی، از مهم ترین وظایف خلائق است. گفته اند ولی کسی است که پس از

۱. شمس الحق فقهی نقشبندی، جام شریعت و سندان عشق، ص ۴۴۹. گراملیش، طریقه های شیعی ایران، ص ۳۹۸.

۲. بخاری، انیس الطالبین، ص ۱۲.

۳. نابلسی، مفتاح المعیة، ص ۶۰۷.

۴. کاشفی، رشحات عین الحیات، ص ۶۰.

رسیدن به مقام ولایت، سیر عن الله و بالله برایش محقق خواهد شد و برای دعوت خلق، به سوی آنان روانه می‌شود و این مقام تنزل از حقیقت به خلقت و از آن خواص انبیاء و مرسلین است و در این مقام، هر امری را به حق تعالی ارجاع می‌دهند و از اولیاء در این مقام همچون انبیاء متابعت می‌شود^۱ عبد الغنی نابلسی می‌گوید:

«الشیخ، کالنبی فی اُمّته»

و مدعی می‌شود که

«ولی در هر دوره‌ای، به اجازه ولی دیگری برای دستگیری و هدایت و

ارشاد نیاز دارد»^۲.

معناشناسی

در نگاه جامی ولایت از «ولی» و به معنای قرب گرفته شده است.^۳ اما ولایت در تجلّی «مقام ذات و نهایت سیر الی الله» است که نزد نقش‌بندیان با اعمال طریقتی نظیر «ذکر خفیه» حاصل می‌شود.^۴ از همین روست که آموزه ولایت در نزد نقش‌بندیان، با آموزه فناء فی الله و یکی شدن انسان با حق پیوند می‌خورد. شیخ احمد سرهندی اشاره دارد که ولایت عامه از پایین‌ترین مراتب قرب حق تعالی آغاز می‌شود که عوام مؤمنان از آن بهره‌مندند، تا در مدارج بالاتر، به فنای لطیفه روح یا لطیفه خفی برسد.^۵ او می‌گوید سالک

۱. پارسا، قدسیه، ص ۶۱.

۲. نابلسی، مفتاح المعیة، ص ۱۷۵.

۳. جامی، نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، ص ۲۱۴.

۴. پارسا، قدسیه، ص ۸۲.

۵. سرهندی معتقد است انسان، مرکب از ده لطیفه است که نیمی از عالم خل قاند و نیمی از عالم امر، لطائف عالم خلق عبارت اند از عناصر چهارگانه خاک، آب، باد و آتش و لطیفه نفس که زاده این عناصر است. لطائف عالم امر نیز به ترتیب عبارت اند از قلب، روح، سرّ، خفی، اخفا. هرکدام از این لطائف عالم امر، به یکی از لطائف عالم خلق مناسبت دارد، چنانکه قلب به نفس، روح به اب، سر به باد، خفی به نار، اخفا به خاک. لطائف عالم امر، نور مخصوص به خود را دارند و هریک در زیر قدم یکی از انبیاء اولوا العزم قرار دارد. افندی اردبیلی، سراج الطالبین فی مناقب غوث الواصلین، به کوشش سوران حسامی، چاپ اول، آذربایجان غربی، زانکو، ۱۳۹۱ ش، ص ۴۴.

تا زمانی که لطیفه اخفای او فانی نشده است، هنوز در منازل ولایت عامه است و با فنای لطیفه اخفا، قدم به ولایت خاصه محمدیه می‌نهد.^۱
مقصود سرهندی از فناء، این است که:

«وجود اصل نسبت به وجود ظل، به ظل نزدیک تر است زیرا که ظل هرچه دارد از اصل دارد نه از خود و اگر بر وجود خود نگاه کند، پرتو اصل را می‌یابد و اگر بر صفات خود نظر اندازد، نمونه‌ای از صفات اصل می‌بیند پس ناچار به اقربیت اصل اقرار خواهد نمود».^۲

سرهندی در عین حال اشاره دارد که در مقام فناء، اثینیت و دوئیت از میان برداشته می‌شود:

«پس وصول در مرتبه نبوت باشد و حصول در مقام ولایت... ایضا در کمال حصول رفع اثینیت است و در کمال وصول بقای اثینیت... پس رفع دوگانگی مناسب مقام ولایت باشد».^۳

نقشبندی به ولایت نوعیه باور داشته و معتقدند مقام ولایت تا قیامت در انسان‌های مختلف استمرار داشته و هیچ‌گاه پایان نمی‌یابد.^۴ هرکس بنابر استعداد و ظرفیتش، می‌تواند به این مقام دست یابد:

«اما قسمت این خلعت معرفت از کارخانه صنع و تقدیر بر قامت هرکسی به حسب قابلیت او ظهور یافته است».^۵

اقسام ولایت

در نگاه نقشبندیان، اصل ولایت، مقول به تشکیک و مراتب است و دارای اقسام متعددی می‌باشد. عبدالرحمن جامی ولایت را به دو قسم عامه و خاصه تقسیم می‌کند و می‌گوید:

۱. سرهندی، مکتوبات امام ربانی، ج ۱، ص ۳۰۴.

۲. نقشبندی، جامع السلوک، ص ۶۸.

۳. سرهندی، مکتوبات امام ربانی، ص ۷۴۲.

۴. نابلسی، مفتاح المعیة، ص ۱۴۸ و ۱۳۴.

۵. بخاری، انیس الطالبین ص ۸.

«ولایت عامّه، شامل باشد جمیع مؤمنان را به حسب مراتب ایشان، و «ولایت خاصّه» که منحصر در واصلان از سالکان است و این مقام همان فناء بنده در حق است، به آن معنی که افعال خود در افعال حق و صفات خود در صفات حق و ذات خود را در ذات حق فانی یابد. فالولی هو الفانی فی الله سبحانه و الباقی به و الظاهر بأسمائه و صفاته».^۱

یکی دیگر از تقسیم بندی های ولایت، در کلمات شیخ احمد سرهندی آمده است. او در عبارتی، ولایت را در سه مرتبه «صغری»، «کبری» و «علیا» تقسیم می کند که متناسب به سلوک روحانی انسان تغییر می کند. سالک پس از اتمام سیر آفاقی و گذشتن از دایره امکان و تزکیه لطایف سبعه (قالب، نفس، قلب، روح، سرّ، خفی، اخفا) به دایره ولایت صغری، ولایت کبری و درنهایت به دایره ولایت علیا می رسد و بعد از سیر در این مراتب و طی این دوائر، به دایره کمالات نبوت می رسد و سیر در این مرتبه را آغاز و از فیوضات و برکات آن استفاده می کند.^۲

سرهندی در تقسیم بندی دیگر برای ولایت آن را به دو قسم «محمديه» و «احمدیه» تقسیم کرده و در تعریف آن به ارتباط با موضوع عشق هم اشاره می کند. او صاحبان ولایت محمديه را هم محبوب (مورد محبت خدا) و هم محب (دوست دار خدا) دانسته و صاحبان ولایت احمدیه را صرفا محبوب (مورد محبت خدا) می خواند:

«الولاية المحمدية افضل الصلاة والسلام على صاحبها، هي الولاية الناشئة من مقام المحبوبة... والمحبية... وان الولاية الاحمدية ناشئة من صرف المحبوبة وليس فيها شائبة المحببة اصلا وهذه الولاية اسبق من الاولى».^۳

۱. جامی، نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، ص ۲۱۴.

۲. احمدی، میثم، نقد و تحلیل نظریه ولایت عرفانی از منظر شیخ احمد سرهندی، ادب فارسی، سال ۴، شماره ۲، ۱۳۹۳: ۲۴-۳۳.

۳. سرهندی، المکتوبات (السرهندی)، معرب رسالة المبدأ و المعاد، ج ۲، ص ۵۰۹.

سرهندی با استناد به حدیث «علماء أمتی کأنبیاء بنی اسرائیل» وجه شباهت عالمان و انبیاء را همین ولایت دانسته و اشاره می‌کند بعد از رسول الله ﷺ این ولایت به اقطاب صوفیه منتقل شد:

«هذا الفرد منهم و مشهور عند الصوفیة رضوان الله علیهم أجمعین أن قطب الوقت و هو الغوث یحرس أمتة صلی الله علیه و سلم و كذلك الاوتاد و الابدال و النجباء و النقباء و النبی صلی الله علیه و سلم کان دائما مستغرقا فی مشاهدة جمال ذاته تعالی فی مقام قاب قوسین أو أدنی»^۱.

اوصاف و شئون

از آنجایی که ولی به مقام فناء فی الله رسیده است، بر جمیع اسماء و صفات الهی دست یافته و هرچه خدا می‌داند و هرچه خدا قادر است را ولی نیز قادر خواهد بود. به تعبیری، صوفیان نقشبندی هرچه از خدا انتظار می‌رود را از ولی هم جاری می‌دانند. در ادامه با تفصیل بیشتری به برخی از این اوصاف اشاره می‌شود:

مظهر اسماء و صفات الهی

ولی، مظهر تمام اسماء و مخزن اسرار خداست. او آینه‌ای است که صورت حق را به وسیله اسماء و صفاتش بازتاب می‌دهد:

بود جهان یک به یک آینه‌ها
بلکه سراسر همه گنجینه‌ها
بر سر هر گنج طلسم دگر
نقد در او گوهر اسم دگر
لیک نشانی ز مسمی نداشت
مظهر جمعیت اسما نداشت
شاه ازل خواست چنان مظهري
چید ز دریای قدم گوهری
ساخت دلش مخزن اسرار خویش
کرد رخس مطلع انوار خویش
هر چه عیان داشت بر او خرج کرد
هر چه نهان خواست در او درج کرد

شد ز ره صورت و معنی به هم
مجمع بحرین حدوث و قدم
علم الاسما رقم دفترش
خمر طینه صدف گوهرش^۱

علت غائی آفرینش

کسی که به مقام انسان کامل می‌رسد، هدف غایی خلقت و آفرینش است و همه موجودات، بهر انسان کامل، و طفیلی و مسخر او هستند.^۲

خلق را در ظهور و پیدایی

هستی اوست علت غایی

زان که عرفان بود سبب آن را

و اوست مظهر کمال عرفان را^۳

خلافت الهی

خلافت الهی، از جمله ویژگی‌های ولی است که در تعبیر مختلفی بدان اشاره کرده‌اند. جامی می‌گوید:

اه ازل خواست چنان مظهري

چید ز دریای قدم گوهری

هرچه عیان داشت بر او خرج کرد

هرچه نهان خواست در او درج کرد

سیر وجودش به لطافت رسید

دور کمالش به خلافت کشید

کشوی اسمای الهی گرفت

مملکتی نامتناهی گرفت^۴

۱. جامی، هفت اورنگ، تحفة الابراز، بخش ۲۴.

۲. همان، ص ۴۹۰.

۳. جامی، مثنوی هفت اورنگ، ص ۶۹.

۴. همان، ص ۳۹۷.

مجرای فیض الهی

در نگاه نقشبندیه، ولی، روح عالم و مجرای فیض و برکت و رحمت الهی است و هر چه از خدا به جهانیان می‌رسد، از طریق قطب عالم است:

«هر فیضی که به عالم می‌رسد بواسطه مقام قطبیت و غوثیت است و همه از مجرای وی می‌رسد، وی چون مرآتی است که در مرکز عالم نهاده‌اند هم مواجه حق است و هم مواجه خلق، به رویی که در حق دارد فیض می‌گیرد و به رویی که در خلق دارد فیض می‌رساند».^۱

جامی در جای دیگر می‌گوید:

«مادام که انسان کامل در عالم هست، هیچ معنایی از معانی، از باطن به ظاهر نیاید؛ مگر به حکم او و هیچ چیز از ظاهر به باطن در نیاید؛ مگر به حکم او؛ اگر چه این کامل، در حال غلبه بشریت نداند».^۲

ازلی و ابدی

جوهره وجودی یا همان روح انسان کامل، ازلی و ابدی است:

«انسان به حسب وجود خارجیش حادث است و به حسب وجود علمیش ازلی، اما به حسب وجود علمی روحیش، اگر از کاملان باشد ازلی است، زیرا نفوس کاملان کلی ازلی‌اند و در وجود مساوی با عقل اول‌اند، اما نفوس جزئی اینگونه نیستند».^۳

عصمت و علم غیب

مشایخ نقشبندیه دو ویژگی مهم ولی را عصمت و علم غیب می‌دانند. درباره عصمت معتقدند که خداوند، این عصمت را از ازل نصیب برخی انسان‌ها می‌کند یعنی توانایی انجام کار بد را از آن‌ها سلب می‌کند:

آن دگر نکته را که کرد ادا

شافعی از کلام اهل هدی

۱. جامی، اشعة اللمعات، ص ۱۲۲.

۲. جامی، نقد النصوص، ص ۸۹.

۳. جامی، شرح فصوص الحکم، فص آدمیه، ص ۵۶.

بود آن کز خدای عز و جل

عصمت آمد نصیب تو ز ازل

کانچه خواهد دلت ز خود رایی

ندهندت بر او توانای^۱

خواجه محمد پارسا درباره علم غیب اولیاء می‌گوید:

«کاملان اولیاء را نصیبی تام است از نور حیات حقیقیه و بواسطه آن نور بر بواطن و استعدادات و خواطر و نیات و اعمال و احوال مخفیة خلق مطلع می‌شوند به طریق فراست و از مطالعه‌هیأت و اوضاع بدنیه، آن معانی خفیه را ادراک می‌کنند».^۲

تبعیت محض از مرشد

از نظر مشایخ نقش‌بندی، هر انسانی برای رسیدن به حقیقت، باید سرسپرده و تسلیم ولی شود و تنها با تمسک به ذیل ولایت اوست که می‌تواند حقیقت را بپسندد.^۳ «سایه رهبر [شیخ کامل مکمل] به است از ذکر حق»^۴ مرید باید پیروی و تبعیت تام از مرشد داشته و «کالمیت بین یدی الغسال» در برابر مراد باشد.^۵

شیخ طریقت حتی اگر دستورات خلاف شرع و عقل و عرف دهد، مرید باید بدون کوچک ترین تامل و سوالی، آن را انجام دهد: از مدرسه به کعبه روم یا به میکده

ای پیر ره بگوی طریق صواب چیست^۶

۱. جامی، هفت اورنگ، سلسله‌الذهب، دفتر اول، بخش ۳۸.

۲. پارسا، قدسیه، ص ۲۰.

۳. کاشفی، رشحات عین الحیات، ج ۲، ص ۴۰۷ و ۶۰۶.

۴. سرهندی، مکتوبات ربانی دفتر اول، مکتوب ۱۸۷.

۵. مولوی، مثنوی، دفتر اول، ص ۱۴۶.

۶. جامی، دیوان، ص ۱۰۳.

کرامت

اما دیدگاه نقشبندیه درباره کرامت ولی متفاوت است، صلاح الدین بخاری به کرامت ولی معتقد بود و می گفت:

«به حقیقت کرامت ولی، معجزه نبی اوست»^۱

اما خواجه بهاء الدین نقشبند برای کرامت ارزش چندانی قائل نبود و می گفت:

«از انفاس شریفه حضرت خواجه است - قدس روحه - که بر ظهور خوارق

و کرامات اعتمادی نیست، کار استقامت دارد و متابعت سنت»^۲.

ارتباط ولایت با نبوت

از نگاه صوفیان نقشبندیه، ولایت باطن و حقیقت نبوت است و ولی به واسطه مقام ولایت با خدا در ارتباط بوده و به واسطه مقام نبوت با جبرئیل و سپس مردم در ارتباط است لذا اصل مقام ولایت برتر از مقام نبوت است اگرچه چون تمام انبیاء، ولی هم بوده اند نباید گفت اولیاء از انبیاء برتر هستند.

جامی در نقد النصوص^۳ و خواجه پارسا در رساله قدسیه اشاره دارند که ولایت، حقیقت و باطن نبوت است:

«حقیقت ولایت که باطن نبوت است، تصرف است در خلق به حق، و

ولی به حقیقت، مظهر تصرف نبی است و علامت صحت حال وی،

متابعت اوست مر نبی را»^۴.

سرهندی می نویسد:

۱. بخاری، انیس الطالبین، ص ۹.

۲. همان، ص ۸.

۳. ولایت باطن نبوت است. نبی از راه ولایت - که باطن وی است - از حق عطاء و فیض می ستاند و از راه نبوت - که ظاهر وی است - به خلق افاضه می کند و می رساند. جامی، نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، ص ۲۱۴.

۴. پارسا، قدسیه، ص ۵۹.

«مقام الولاية: هو ظل مقام النبوة».^۱

خواجه محمد پارسا می‌گوید:

«حقیقت ولایت که باطن نبوت است، تصرف است در خلق، بحق ولی،
مظهر تصرف نبی است و علامت صحت حال وی متابعت کردن نبی
است و متصرف بحقیقت جز یکی نیست».^۲

عبدالغنی نابلسی می‌گوید:

«كون ولاية النبي أفضل من نبوته ورسالته، لأن ولايته سر بينه وبين الله
تعالى، ونبوته سر بينه وبين جبريل عليه السلام وغيره من الملائكة،
ورسالته سر بينه وبين أمته، ولا شك أن السر الذي بينه وبين الله تعالى
أفضل من السر الذي بينه وبين الملائكة، والسر الذي بينه وبين الأمة».^۳

یا بهاء الدین نقشبند ولایت را اولین مرتبه از مراتب سلوک می‌دانست و می‌گفت
ولایت هر پیغمبر از نبوت او افضل است.^۴

شیخ احمد سرهندی، قول ترجیح ولایت بر نبوت را انحرافی آشکار تلقی می‌کند و
ترجیح دهندگان ولایت بر نبوت را گرفتار نقص و کج‌بینی می‌داند:

«سبحان الله! جمعی از کج‌بینی، ولایت را از نبوت افضل دانسته‌اند و
... نبوت را به علّت توجه به خلق قاصر انگاشته‌اند و این توجه را در رنگ
توجه عوام ناقص دانسته؛ ولایت را که توجه به حق دارد جلّ و علا بر آن
توجه ترجیح داده‌اند و ولایت را افضل از نبوت گفته‌اند».^۵

به عقیده شیخ احمد، مرتبه کمالات نبوت با مراتب ولایت مقایسه‌شدنی نیست. او مرتبه
کمالات نبوت را بسیار والاتر و بلندمرتبه‌تر می‌داند. شیخ احمد برخلاف نظر ابن عربی و

۱. سرهندی، المکتوبات، ج ۲، ص ۱۲۳.

۲. پارسا، قدسیه، ص ۵۹.

۳. محمد الکسنزان، موسوعه الکسنزان، ج ۲۲، ص: ۲۷۱.

۴. بخاری، انیس الطالبین ص ۱۳.

۵. سرهندی، مکتوبات امام ربانی، ج ۲، ص ۱۶۰.

پیروان او (مرتبه ولایت از همه مراتب دیگر رفیع تر است) معتقد است کسانی که از برتری مقام ولایت دم زده‌اند، از کمالات و معارف نبوت در سیر صعودی بی بهره مانده و به مرتبه کمالات نبوت نرسیده‌اند و لاجرم مرتبه ولایت را از همه مراتب برتر پنداشته‌اند:

«بر این فقیر ظاهر ساخته‌اند که کمالات ولایت را نسبت به کمالات نبوت هیچ اعتدادی نیست کاش حکم قطره داشتنی نسبت به دریای محیط... پس مزیتی که از راه نبوت آید به اضعاف زیاده خواهد بود از آن مزیت که از راه ولایت حاصل شود، پس افضلیت مطلق مر انبیا را بود».^۱

ولایت در قادییه

از جریان‌های پرجمعیت و مهم صوفیه اهل سنت که به عبدالقادر گیلانی (م ۵۶۱ق) منسوب است، فرقه قادییه می‌باشد. از آنجایی که این طریقت، بر سلوک اهل سکر و مجذوبین تکیه داشت، مشایخ این جریان فاقد برجستگی‌های علمی، افکار و اندیشه‌های قابل اعتناء بودند؛ از این رو به مبحث ولایت توجه کمتری داشته‌اند.

جایگاه و اهمیت

مشایخ این فرقه بیشتر از اصطلاح غوث و قطب^۲ برای اشاره به ولی و مقام او استفاده می‌کنند.^۳ ولایت در این فرقه، به مثابه پایه و اساس تمام آداب و آموزه‌هاست.^۴ آن‌ها ولایت را بالاترین مقام سلوکی و عرفانی دانسته و بر این باورند که در هر زمان یک ولی کامل وجود دارد که همه انسان‌ها تحت هدایت و سرپرستی او بوده و همه باید فرمانبردار او باشند.^۵

۱. همان، ج ۱، ص ۵۷۵.

۲. قطب الأقطاب: هو من یكون من الأولیاء المرشدين الكاملين فی السلوك والجذبة، ومن یكون مفتاح توحیده الذاتی الاسم الأعظم - فیسمى مظهر الاسم الأعظم بخلاف سائر الأولیاء - ومن یكون مربیاً لصاحب الاسم (الاسم الأعظم) القائم مقامه، ومن یكون مظهر الخاصة الولاية المحمدية افضل الصلاة والسلام علی صاحبها، ومن یكون ابتداء سلسلته بالنبی صلی الله تعالی علیه وسلم وانتهایها بالمهدی.

۳. محمد الکسنزان، موسوعه الکسنزان، ج ۲۲، ص ۲۸۴.

۴. همان، ج ۱۸، ص ۲۲۰.

۵. گیلانی، جلاء الخاطر، ص ۱۹: «رعایت آداب طریقت و احترام شیخ عارف و مرشد طریقت برای مرید لازم و فریضه حتمی است، مانند وجوب توبه برای هر شخص گناهکار، چرا که مرادش نزدیکترین فرد به خدای جهان است». درباره دیدن حقایق عالم توسط ولی، می‌گوید: «به عارف نزدیک به خدا نوری عطا شده است که به وسیله آن قرب خودش را به خدا می‌بیند و در قلبش حق تعالی را می‌بیند و به برکت آن، ارواح فرشتگان و ارواح پیغمبران و قلوب صدیقان و ارواح و

معناشناسی

در عبارات قادریه ولایت به معانی مختلفی چون «امارت و سلطنت»^۱ و ولی به معانی چون نصیر، حلیف، تابع، محب، مطیع و کسی که سیره مقاوم و کریمانه‌ای وارد شده است.^۲ اما معنای اصطلاحی ولایت در نزد صویان قادریه نیز با مبحث «فناء فی الله» پیوند دارد چنانچه عبدالقادر گیلانی می‌نویسد:

«الولی هو الفانی فی حاله، و الباقی فی مشاهدة الحق، و لم یمكن له عن نفسه اختیار و لا له مع أحد غیر الله قرار».^۳

و همچنین می‌گوید:

«المعرفة بطریق الولاية هی الفناء المجرّد فی حاله الباقی فی مشاهد الحق سبحانه و تعالی ... فبقی هو بلا هو».^۴

فناء فی الله در اندیشه قادریه معنای متفاوتی با دیگر عبارات و انظار صوفیه ندارد و همان مفهوم اتحاد و یکی شدن خالق با مخلوق و برشمردن صفات الوهی و ربوبی برای انسان در آن نهفته است.^۵ چنانچه عبدالقادر، ادعای «انا الحق» حلاج را ناظر به مقام فناء او می‌دانست و می‌گفت:

«چون حلاج به در رسید، آن را کوبید، صدایش کردند: ای حلاج، کسی از این در وارد نمی‌شود، مگر آن‌که از صفات بشری، مجرد و از نشانه‌های آدمیت، فانی شده باشد. پس در محبت بمرد و در عشق ذوب گردید و روحش را کنار در تسلیم گذارد. در کرانه مقام دهشت با پای

۱. احوال و مقامات آن‌ها را می‌بیند و او واسطه ای است که از آن برکت استفاده می‌کند و بر خلق نیز می‌پراکند. «گیلانی، جلاء خاطر، ص ۱۴۲.

۲. «الولاية: الخطة والإمارة والسلطان» محمد الکسنزان، موسوعه الکسنزان، ج ۲۲، ص ۲۶۰.

۳. همان، ص ۲۸۴.

۴. گیلانی سر الأسرار ومظهر الأنوار، ص ۱۷.

۵. محمد الکسنزان، موسوعه الکسنزان، ج ۱۸، ص ۲۶۹.

۵. گیلانی، فتوح الغیب، ص ۶۴ الی ۶۹.

حیرت ایستاد و چون فنا او را لال کرده بود، سکر او را به سخن در آورد
و آن گاه گفت: انا الحق».^۱

اکتسابی و نوعی بودن

ولایت نزد قادریه، نوعیه و اکتسابی می باشد و هر انسانی می تواند به این مقام دست یابد
چنانچه عبدالقادر جزائری آورده است:

«الولاية مكتسبة، والاكتساب افتعال، وهو طلب الشيء بقوة واجتهاد».^۲

به عقیده قادریه، با رحلت رسول خدا ﷺ دوره رسالت و نبوت تمام شده است و بعد
از آن حضرت، تا روز قیامت دوره ظهور اولیاء الله و ولایت است:

«یا قوم زمان نبوت و رسالت سپری شده است اما زمان ولایت باقی
است. همنشینی با بزرگان نیازمند از خود گذشتگی است باید بسان
کوری باشید که نمی بیند. تشنه ای باشید که بر لب آب نشسته و
نمی نوشد و بمانند مرده ای بی حرکت».^۳

شیخ احمد سرهندی در مکتوبات خود می گوید:

«قطبیت، برای ائمه اهل بیت بالاصالة بود و برای دیگر مردمان، به
وکالت. تا این که عبدالقادر ظهور کرد و مجدداً قطبیت در او بالاصالة
قرار گرفت و برای اقطاب بعد از او، به نیابت و وکالت از اوست».^۴

۱. گیلانی، رسائل، رساله حلاج نامه، ص ۵۲.

۲. جزائری، المواقف فی التصوف والوعظ والإرشاد، ج ۱، ص ۱۳۵ ۱۳۴.

۳. گیلانی، الفتح الربانی، ص ۴۱۷.

۴. قد ذکر الإمام الربانی مجدد الألف الثاني فی مکتوباته، أن القطبیت كانت لأئمة أهل البيت أصالة، و صارت من بعدهم
وکالة حتى ظهر الشيخ عبدالقادر الکیلانی قدس سره فأعطیها أصالة، حتى إذا ذهب إلى حظائر القدس أعطیها من جاء
بعده و كأنه عنه، فکل الأقطاب من بعده نوابه، و وکلاؤه، و لا يزال الأمر كذلك حتى يظهر المهدي فیعطها أصالة. رک:
یافعی یمنی، خلاصة المفایر، ص ۴۴.

ارتباط ولایت و نبوت

ولایت در نگاه مشایخ قادریه، همچون سایه و ظل نبوت بوده و جزئی از آن به حساب می‌آید. عبدالقادر گیلانی درباره رابطه ولایت و نبوت می‌نویسد:

«الولاية: هي ظل النبوة، وهي مستفادة من مطالعة روح الكشف، وملاحظة مطالع البيان، بصفاء يذهب الكدورات البشرية، وطهارة تنقي دنس الأسرار، فالأولياء مظاهر الصدق».^۱

عبدالقادر گیلانی در جای دیگر، اشاره دارد که تفاوت نبی و ولی، ناظر به نوع دریافت معارف غیبی است که نبی از طریق وحی و ولی از طریق الهام و تحدیث بدان می‌رسد:

«النبوة: كلام يتفصل من الله تعالى ووحى معه روح من الله، يقضى الوحي ويختمه بالروح منه تعالى قبله، ... أما الولاية: فهي لمن تولى الله عزّ وجل حديثه على طريق الإلهام فأوصله إليه، فله الحديث فين فصل ذلك الحديث من الله على لسان الحق، معه السكينة فتلقاه السكينة التي في قلب المجذوب، فيقبله ويسكن إليه».^۲

اوصاف و شئون ولی

مقام غوث یا قطب، بالاترین درجه ولایت است ولی یا غوث، کسی است که به باطن و حقیقت اسلام علم دارد و آن همان علم شهودی و ذوقی است. او خلیفه خدا بر زمین و حافظ و هادی و سرور همه انسان‌هاست.

در هر زمان یک نفر بدین مقام نائل می‌آید و بعد از آن، این فرد قطب و مرکز و محور عالم آفرینش و نظام تکوین و تشریع خواهد شد. عبدالقادر گیلانی می‌نویسد:

۱. محمد الکسنزان، موسوعة الکسنزان، ج ۲۲، ص ۲۶۰.

۲. گیلانی سر الأسرار ومظهر الأنوار، ص ۳۳.

«هرکس به غایت ولایت برسد، قطب می شود و سنگینی های خلق را تحمل می کند».^۱

ولایت تکوینی

ولایت تکوینی، به معنای احاطه و تسلط کامل بر تمام عوالم هستی و انسان هاست. عبدالقادر گیلانی، ولی را در مقام ولایت تکوینی دانسته و مدعی است باطن تمام هستی مسخر ولی بوده و به ولایت و سرپرستی او شهادت می دهند.^۲ او درباره مقام ولایت خود می نویسد:

«زمین و آسمان، شرق و غرب، نقاط مسکونی و غیر مسکونی، خشکی و دریا همه و همه به من سلام داده و همگی من را قطب دانستند «کلهم یخاطبوننی بالقطبیه».^۳

عبدالقادر گیلانی در جای دیگر می گوید:

«هرگاه قلب بنده حقیقتاً به حق تسلیم شد، در مقام قرب تمکن می یابد سلطنت اقطار به او تفویض می شود، از دریای علم ربانی، نهرهای حکمت بر قلوب بندگان صالح جریان می یابد، تا بر دل های معرضین نیز بگذرد و موجب هدایت آنان شود».^۴

۱. گیلانی، الفتح الربانی، ص ۲۴۲. او همچنین از عده ای خاصی از اولیاء با عنوان اعیان و مفردین سخن می گوید، معتقد است، اولیا بسیار و اعیان اندکند. ایشان کسانی هستند که همه به آن ها تقرب می جویند. گیاه به واسطه آنان می روید، باران به واسطه آنان می بارد و بلا به واسطه ایشان از خلق برطرف می شود. پس همچون ملائکه، ذکر حق و تسبیح و تهلیل، غذا و شراب ایشان است. گیلانی، الفتح الربانی، ص ۲۱۶. درباره ولایت مفردین می گوید: «خداوند ولایت برخی از بندگان را به عهده می گیرد و آنان را از اولیاء و ابدال خود قرار می دهد. ایشان را خلیفه زمین می سازد، به ایشان علم می آموزد، ایمان شان را راسخ می کند و جن و انس به خدمت ایشان می آیند، پس آن ها مفردین هستند» گیلانی، الفتح الربانی، ص ۱۹۳.
۲. در میان بندگان خدا کسانی هستند که چون قصد کاری کنند و گویند باش فوراً می شود و انجام می پذیرد یا به وجود می آید (کن فیکون) و لیکن شما آن ها را نمی بینید و اگر هم ببینید نمی شناسید بلکه درها را بر روی آنان می بندید و بند کیسه ها (کیف ها) و جیب هایتان را محکم می کنید. گیلانی، جلاء الخاطر، ص ۱۰۴.
۳. خوانساری، روضات الجنات، ج ۵، ص ۸۷.
۴. گیلانی، الفتح الربانی، ص ۲۴۷.

خلافت از خدا و رسول صلی الله علیه وآله

ولی، خلیفه و جانشین رسول الله صلی الله علیه واله بلکه خلیفه حق تعالی در تمام امور دینی و دنیوی است. عبدالقادر گیلانی می‌گوید:

«آکل ولی به امر خدای عزّوجلّ است و بدل نیز که وزیر قطب است به اشاره خداوند می‌خورد و قطب اکل و شرب و تمام افعالش بسان و تبعیت از پیامبر است زیرا او نائب و خلیفه رسول خداست، خلیفه الله است و پیشوای مسلمین و برای احدی جایز نیست از متابعات آنان سر باز زنند. تصور مکن که امر ساده و کم اهمیتی است، کسانی بر شما گمارده شده‌اند که اعمال ظاهران را بررسی می‌کنند، ولی قطب اعمال باطن را تحت نظر دارد»^۱.

در جای دیگر درباره خلافت معنوی-عرفانی اولیاء می‌گوید:

«الطاف و عنایت حق، بندگان فرمانبردار و افراد زمین را فرا می‌گیرد. اوتادی که پایداری زمین، به وسیله آنان است و هم آن‌ها پند که امراء و فرمانروایان خلقتند و خلیفه معنوی و غیبی خدا. امروز از جهت معنی و فردای قیامت به صورت ظاهر»^۲.

علم غیب و مقامات معنوی

شخصی که به مقام ولایت دست یابد، بر تمام حقایق و بطون عالم آگاه می‌شود. علم غیب و عصمت از دیگر ویژگی‌های ولی است.

«اعطیت سبعین باباً من العلم اللدنی، سعة کل باب ما بین السماء و الارض»^۳.

شخص ولی، مستجاب الدعوه است و هرچه از خدا بخواهد انجام خواهد شد.^۴

۱. همان، ص ۲۶۶؛ جوادی تالشی، فیوضات رحمانی، ص ۷۷.

۲. گیلانی، الفتح الربانی، ص ۶۰.

۳. خوانساری، روضات الجنات، ج ۵، ص ۸۷.

۴. گیلانی، الفتح الربانی، ص ۴۰۸.

قادریه، بر این باورند که زنده و مرده اولیاء یکسان است. اولیاء هیچ‌گاه نمی‌میرند و مدام در حال ارتقا و کمال هستند:

«پس عارف با کثرت نیایش در قبر خود، محرم اسرار الهی شود و همانطور که قلب زنده نمی‌خوابد، او نیز نمی‌خوابد ... هرکه در راه طلب علم بمیرد، خداوند، دو فرشته در قبر او برانگیزد که بدو علم معرفت آموزند و او از قبر عالم و عارف برخیزد. مراد از دو فرشته، روحانیت نبی و ولی است. زیرا فرشته به عالم معرفت در نیاید و او را تعلیم ندهند».^۱

کامل ترین و برترین انسان

از نظر قادریه، در هر زمان ولی، برترین و بالاترین و کاملترین انسان است ولی در تمام ازمنه تا روز قیامت می‌دانست و عبارت مشهور «قدمی هذا علی رقبه کل ولی الله» اشاره به این موضوع دارد.^۲

کرامت

در نگاه مشایخ فرقه قادریه، مشروعیت مرشد با آموزه ولایت اثبات می‌شود و مشروعیت ولایت نیز با کرامت ولی قابل اثبات است.^۳ همانطور که انبیاء با معجزه قابل شناسایی هستند، اولیاء نیز با کرامت به مردم معرفی خواهند شد. عبدالقادر گیلانی می‌گوید:

«وهو من أید بالکرامات وغیب عنها لأنه یری ما لا یرون ... له ألف مقام أوله باب الکرامات من جاز منها نال الباقی وإلا فلا».^۴

تبعیت از ولی

از نگاه صوفیان، انسان بدون راهنما و مرشد، نمی‌تواند وارد عرصه سیر و سلوک شود. راهنمای اصلی، همان ولی زمان است که باید دست ارادت و سرسپردگی بدو داده و با او بیعت کرد:

۱. گیلانی، سر الاسرار، ص ۸۳؛ جوادی تالشی، فیوضات رحمانی، ص ۱۲۶.

۲. در قصیده لامیه عبدالقادر آمده است: هو مخدومی و قدمی علی اعناق الرجال.

۳. گیلانی، الفتح الربانی، ص ۱۵۹.

۴. گیلانی سر الاسرار ومظهر الأنوار، ص ۱۷.

«مرید باید راهنما داشته باشد، زیرا مسیر او بیابانی است که پر از حیوانات درنده و گزنده است، پس به راهنمایی احتیاج دارد که او را از این آفات بر حذر دارد»^۱.

مرید وظیفه دارد با قطب بیعت کرده و سرسپرده او شود و هردستور و آموزه‌ای که دارد انجام دهد. قطب، خلیفه و جانشین خدا و رسول خدا ﷺ است و عبارت مشهوری که در لسان مشایخ کسنزانی تکرار می‌شود چنین است:

«الشیخ فی قومه کالنبی فی أمة»

یا

«الشیخ بین مریدیه کالنبی فی أمة»^۲.

در تفسیر آن گفته‌اند قطب صوفی، در جمیع امور و مقامات مانند پیامبر ﷺ است مگر در نبوت. او نائب و وکیل رسول الله ﷺ است و وکیل مثل موکل است و صاحب ولایت می‌باشد.^۳

دراویش قادریه کسنزانی، با استناد به ماجرای خضر و موسی،^۴ تأکید بسیاری بر موضوع تبعیت تام از قطب یا همان اتباع از شیخ دارند. گفته‌اند:

«اتباع، یعنی تسلیم کامل خدا بودن در برابر (تسلیم شدن به) اولوا الامر که همان مشایخ کاملین هستند به طوری که مرید، در تمام امور، هیچ نوع اعتراضی به مشایخ نداشته باشند»^۵.

عبدالقادر گیلانی می‌گوید:

«مرید نباید به خاطر خشم شیخ، از او جدا شود. بلکه باید درون خود را بررسی کند و بی ادبی نسبت به شیخ یا کوتاهی در انجام اوامر الهی

۱. گیلانی، الفتح الربانی، ص ۱۵۱.

۲. محمد الکسنزان، موسوعه الکسنزان، ج ۱۲، ص ۳۷۳.

۳. «إن هذه الكلمة تعنی أن الشیخ مثل النبی صلی الله تعالی علیه و سلم فی کل شیء إلا النبوة، لأنه نائبه و وکیله والوکیل کالأصیل، أي أنه مثله ولكن بما یتناسب ومرتبة الولاية التي اختص بها.» همان، ص ۳۷۴.

۴. همان، ج ۴، ص ۱۲.

۵. همان، ص ۱۳.

را بیابد. بر مرید لازم است که از خداوند طلب آمرزش و توبه نماید و از شیخ عذرخواهی کند و اظهار خاکساری نماید و همچون کسی که می‌خواهد به درگاه پادشاه وارد شود، تملق او را بگوید. مرید نباید در مقابل شیخ، جز هنگام ضرورت سخن بگوید و از خود تعریف کند. مرید نباید در مقابل شیخ سماع کند، جز این‌که از او اشاره‌ای داشته باشد. بر مرید واجب است که شیخی را انتخاب کند که ایمان و اعتقاد داشته باشد، تا از او بهره ببرد. مرید نباید هنگام نماز، سجاده‌اش را در مقابل شیخ پهن کند و چون نماز به پایان رسید، باید با سرعت سجاده‌اش را جمع کند و به خدمت شیخ برود»^۱.

برتری ولی بر شریعت

ولی، از آنجایی که در مقام اتحاد با حق است، فعل و گفتار او خارج از حق و حقیقت نمی‌باشد و از این رو، نباید برای سنجش گفتار و فعل ولی، ملاک و میزان دیگری مثل عقل و شرع را دخالت داد؛ بلکه خود ولی، مرجع تفسیر و تبیین شرع است حتی اگر معارفی که ارائه می‌دهد، با ظواهر شرع در تضاد باشد، چه این‌که ولی با علم لدنی به باطن شرع دسترسی دارد و باطن خیلی مواقع با ظاهر در تضاد است. از همین روست که عبد القادر گیلانی اشاره دارد شخصیت مرشد در نگاه مرید، باید قرآن مجسم و حقیقت دین باشد که و معاصی و گناهان ظاهری مراد نباید منجر به دوری مرید از او شود:

«بر مرید واجب است که در ظاهر و باطن با شیخ مخالفت نورزد. بلکه پیوسته نفس خود را به خاطر شیخ مذمت کرده و آن را از مخالفت ظاهری و باطنی حفظ کند. پس اگر از شیخ رفتاری ببیند که موافق شرع نیست، آن را بر اشاره و مثل حمل کند یا اگر در شیخ عیبی دید، باید آن را پوشانده و خود را متهم سازد، کار شیخ را تأویل کند و چنین تصور کند که شیخ به مرتبه‌ای بالاتر رفته و آن فقط غفلت و فصل بین دو حال است»^۲.

۱. گیلانی، الغنیة، ج ۲، ص ۲۷۵ الی ۲۸۵.

۲. همان.

ولایت در شاذلیه

شاذلیه طریقتی از تصوف اهل سنت است که ابوالحسن شاذلی (۶۵۶-۵۹۳) به منظور ایجاد اصلاحاتی در بدنه تصوف، آن را بنیاد نموده است؛ مریدان و پیروان طریقت شاذلیه، شاذلی خوانده می‌شوند. این طریقت صوفیه بیشترین پیروان را در شمال آفریقا و به ویژه کشورهایی چون مراکش، مصر، سوریه، لیبی و سودان دارد. ابن عطاءالله اسکندرانی جذامی شاذلی، صوفی، شیخ الشیوخ و فقیه برجسته سلسله شاذلیه مصر (م ۷۰۹ق) از اهمیت ویژه‌ای در این طریقه برخوردار است زیرا ابوالحسن شاذلی و ابوالعباس مرسی هیچ اثر مکتوبی از خود برجا نگذاشته‌اند و وی اولین کسی است که آراء و اقوال آنان را به صورت مدون و کامل جمع‌آوری کرده است؛ همین امر سبب شده است تمام مشایخ و محققان بعدی شاذلیه از آثار او برای آشنایی با اندیشه‌های شیوخ بزرگ شاذلی استفاده کنند. همچنین شاگردان بسیار او در سراسر مصر به تبلیغ سلسله خود پرداختند و سبب گسترش آن و شهرت ابن عطاء شدند، تا جایی که برخی سلاسل مانند حبیبیه، شیخیه، ناصریه، خرازیه، زیانیه و حنصلیه نسب خود را به ابن عطاء می‌رسانند.^۱

ابوالحسن شاذلی و مشایخ این طریقت، تلاش داشتند با نفی ریاضت‌های شاقه، سلوک و طریقت را صرفاً بر مبنای محبت و عشق به خدا ترویج کرده و این سلوک را اقرب الطرق خوانده و با همین نگاه به مسئله محبت، ابعاد مختلف جهان بینی عرفانی خود را تدوین کنند. لذاست که بحث محبت با دیگر آموزه‌های این طریقت از جمله ولایت همپوشانی و ارتباط تنگاتنگی دارند. ابن عجیبه آورده است:

«فأما أهل المحبة وهم أهل الولاية والعرفان من أهل الشهود والعيان».^۲

و در منابع آن‌ها نقل شده است:

«قيل: من أولياء الله يا رسول الله؟ قال المتحابون في الله».^۳

۱. غنیمی تفتازانی، ابن عطاء و تصوفه، ص ۶۰.

۲. احمد بن عجیبه، إيقاظ الهمم فی شرح الحكم، ص ۱۰۷.

۳. احمد بن عجیبه، معراج التشوف الى حقائق التصوف، ص ۶۰.

جایگاه و اهمیت

آموزه ولایت اگرچه یکی از آموزه‌های بنیادین طریقت شاذلیه است اما اعتناء و اعتباری که غالب طرق صوفیه برای بحث ولایت قائل هستند، در طریقت شاذلیه دیده نمی‌شود و عبارات و سخنان کمتری از رهبران این طریقت به بحث ولایت اختصاص پیدا کرده است.

معناشناسی

معنای ولایت در کتب مشایخ شاذلیه به طور مختلفی آمده است اما همچنان فصل مشترک این معانی، فانی شدن ولی در ذات خداست چنانچه گفته‌اند:

«الولی یفنی عن کل شیء بالله».^۱

اما راه رسیدن به این ولایت نیز، دست یابی به گوهر محبت و عشق است لذا احمد ابن عجیبه^۲ (۱۲۲۹ق) از اندیشمندان شاذلیه، آورده است:

«فأنت ترى كيف جعل الفناء هو نهاية السير والوصول إلى الولاية، فمن لا فناء له لا محبة له، و من لا محبة له لا ولاية له. و إلى ذلك أشار ابن الفارض رضي الله عنه، في تأييده بقوله:

فلم تهوني ما لم تكن في فانيا

و لم تغن ما لم تجتلك فيك صورتی»^۳

ابن عجیبه از مشایخ و مروجان صاحب نام شاذلیه در کتاب ایقاز الهمم فی شرح الحکم العطائیه و کتاب معراج التشوف الی حقائق التصوف به تفصیل از ولایت سخن گفته است. درباره معنای ولایت می‌گوید:

«الولاية... و حاصلها تحقيق الفناء في الذات بعد ذهاب حس الكائنات

فیفنی من لم یکن و یبقی من لم یزل فاولها التمكن من الفناء و نهایتها

التحقق بالبقاء».^۴

۱. ابن العیاد شافعی، المفخر العلیة فی مآثر الشاذلیة، ص ۹۲.

۲. احمد بن محمد بن مهدی بن عجیبه حسنی معروف به ابن عجیبه، عارف، مفسر و دانشمند مراکشی و پیرو طریقت شاذلیه است.

۳. احمد بن عجیبه، البحر المدید، ج ۲، ص ۴۸۵.

۴. احمد بن عجیبه، معراج التشوف الی حقائق التصوف، ص ۵۸ و ۵۹.

ابن عطا اسکندرانی از مشایخ بزرگ شاذلیه است که ولایت در منظومه فکری او تعریف متفاوتی دارد. دال مرکزی دراندیشه ابن عطا اسکندرانی شاذلی، مفهوم «اسقاط تدبیر» است به همین جهت دیگر مفاهیم عرفانی از جمله بحث «ولایت» را باید در ارتباط با مفهوم اسقاط تدبیر تبیین کرد. ابن عطاء در کتاب لطائف المنن خود، بخشی را برای توضیح ولایت و ولی در نظر گرفته است و ولی را کسی می‌داند که از تدبیر کردن خارج شده است و فقط به سوی تدبیر خدا و یاری او گام برداشته است؛ این شخص با توکل بر خدا، تکیه و اعتماد بر حول و قوه خود را کنار گذاشته است.^۱

در نگاه مشایخ شاذلیه، بالاترین مراتب و درجات معنوی و معرفت الله که از آن به ولایت تعبیر می‌شود، با مفهوم فناء فی الله هم پیوند دارد. وصول به معرفت الله در حال یا مقام «فناء» رخ می‌دهد حالتی که انسان دیگر وجودی از خود نداشته و عدم است،^۲ مقصود شاذلیه از فناء نیز همان فناء در ذات خداست.^۳ در این جا فرد در صورتی کامل می‌شود که هیچ تدبیری برای خود در نظر نگیرد و خود را کاملاً در دست تقدیر الهی بداند. در صورتی که این حال ادامه پیدا کند؛ در نهایت سالک به عالم اعلیٰ عروج می‌یابد و قدس لاهوت بر او هویدا می‌شود؛ در ابتدای این حالت، برای سالک صورت فرشتگان و پیامبران و اولیاء ظهور می‌یابد، سپس با اجازه حق در هر چیزی حاضر می‌شود و بقا پیدا می‌کند.^۴ از سوی خدا به سالکی که به طور کامل از تدبیر آزاد شده است، خطاب می‌شود: ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّاتٍ﴾^۵ ولایت نیز امری قلبی است که دیگران از آن مطلع نمی‌شوند و فقط خود ولی آن را در می‌یابد «لأنَّ الْوَلَايَةَ أَمْرٌ قَلْبِي، لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا مَنْ خَصَّهْم بِهَا»^۶

۱. اسکندرانی، لطائف المنن، ص ۷۳.

۲. ابن العباد شافعی، المفاهر العلية فی مآثر الشاذلیة، ج ۱، ص ۸۹.

۳. همان، ص ۱۲۷.

۴. اسکندرانی، الله، القصد المجرد فی معرفة اسم المفرد، ص ۹.

۵. الفجر: ۳۰-۲۷.

۶. احمد بن عجبیه، إيقاظ الهمم فی شرح الحکم، ص ۱۶۹.

در نظر ابن عطاء، دو صفتی که در این آیه به نفس داده شده است، یعنی «طمأنینه» و «رضا» جز با اسقاط تدبیر ممکن نخواهد بود. وی می‌گوید ترک تدبیر در برابر خدا و اعتماد داشتن به حسن تدبیر او سبب می‌شود که نفس از خداوند رضایت داشته باشد^۱ چنین نفس مطمئنی که به طور کامل تدبیر را از خود دور کرده است و در زمره عباد مخصوص خداوند قرار گرفته است، برگزیده خداوند می‌شود و به عنوان «ولی» تدبیر امور عالم در دستان او قرار می‌گیرد اما همچنان این تدبیر را نیز از جانب حق تعالی می‌داند. ابن عطاء، نقش اولیاء و تدبیر آنان را بر امور زمین این‌گونه شرح می‌دهد که اگر اولیاء روی زمین نباشند، قطرات باران از آسمان نمی‌بارد و گیاهی بر زمین نمی‌روید. اگر در زمین فسادی رواج پیدا کند، از عدد اولیاء و امداد آن‌ها کاسته نمی‌شود بلکه خداوند آنان را با این که جاودان هستند، پنهان می‌کند زیرا آن زمان شایستگی ظهور اولیاء را در خود ندارد.^۲

مراتب و اقسام ولایت

ابوالحسن شاذلی همچون دیگر صوفیه، ولایت را به دو بخش کبری و صغری تقسیم کرده و می‌گوید ولایت کبری همان ولایت خدا بر عبد است که می‌فرماید: «مَنْ يَتَوَلَّى اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ».^۳ و اگر این مقام برای کسی حاصل شود ولایت خدا بر او تمام شده است «وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ»^۴ در ولایت صغری، انسان «یتولی الله» به پیروی از امر الهی، صاحب ولایت شده است و در ولایت کبری، «یتولاه الله» خداوند عنایت خاصی به انسان داشته و او را در مسیر کمال حفظ می‌کند. منشأ این دو ولایت متفاوت است زیرا یکی به واسطه محبت به حق تعالی (مجنوب سالک) حاصل شده و دیگری به واسطه مجاهدت و ریاضت (سالک مجذوب) حاصل شده است. می‌گوید:

«در راه رسیدن به مواهب الهی رضایت به قضا، صبر بر نزول بلا، توکل در شداید و سختی‌ها و رجوع به او در مشکلات ضروری است. کسی که این ویژگی‌ها برایش با مجاهده و تبعیت از سنت رسول خدا و اقتدا به ائمه

۱. اسکندرانی، التنویر فی اسقاط التدبیر، ص ۳۱.

۲. اسکندرانی، لطائف المنن، ص ۶۸.

۳. المائدة: ۵۶.

۴. الأعراف: ۱۹۶.

حاصل شود، به ولایت دست پیدا کرده و کسی که این امور به واسطه محبت الهی برایش حاصل شود به کمال ولایت راه یافته است».^۱

ابن عیاد شاذلی می‌نویسد:

«فولایتک لله خرجت من المجاهدة و ولایتک لرسوله خرجت من متابعة سنته و ولایتک للمومنین خرجت من الاقتداء بالائمة فاهم ذلك من قوله: و من يتول الله و رسوله...».^۲

ابن عطاء اسکندرانی تقسیم بندی دیگری برای ولایت ارائه کرده است. خود به دو مرتبه از مراتب ولایت اشاره می‌کند. ولایت اول را با این نام‌ها می‌خواند: ولایت ایمان، ولایت صادقین یا ولایت دلیل و برهان. در این ولایت، اعمال فقط برای خداوند هستند ولی سالک در برابر اعمالی که انجام می‌دهد، از خداوند پاداشی نیز طلب می‌کند که شاید آن خشنودی خداوند باشد؛ در این نوع ولایت، غفلت نیز می‌تواند راه یابد. «ولی» در این مرحله آن چنان به فنا رسیده که هیچ چیزی را همراه با خداوند مشاهده نمی‌کند. ابن عطاء از چنین شاهی با نام «ذاهل» یاد می‌کند که به معنی غافل است؛ چون وی اعتقاد دارد خداوند آن‌چه را در هستی ایجاد کرده، آینه‌ای برای نمایاندن صفات خود قرار داده است و انسان با مشاهده هستی، تجلی خداوند را در آن رؤیت می‌کند. این نوع ولایت مخصوص اهل اعتبار است که برای اثبات وجود حق تعالی به دلیل و برهان نیاز دارند.^۳

ولایت نوع دوم یعنی ولایت ایقان، ولایت صدیقین یا ولایت شهود و عیان نام دارد. در این نوع ولایت علاوه بر ایمان، توکل نیز مشهود است و از آن‌جا که توکل جز با یقین ایجاد نمی‌شود، این ولایت را ولایت ایقان خوانده‌اند. تا زمانی که شخصی به چیزی یقین نداشته باشد، به آن توکل و اعتماد نمی‌کند. ابن عطاء آیه «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»^۴ را دلیلی بر این نوع ولایت می‌داند. در این جایگاه است که ولی همراه با همه عالم می‌شود

۱. اسکندرانی، لطائف المنن، ص ۲۴. احمد بن عجیبه، إيقاظ الهمم فی شرح الحکم، ص ۳۸۹.

۲. ابن العیاد شافعی، المفاهیر العلیة فی مآثر الشاذلیة، ص ۸۳.

۳. اسکندرانی، لطائف المنن، ص ۸۲.

۴. الطلاق: ۳.

و به بقاء دست می‌یابد؛ این ولی خدا نام عبد مخصص کامل را برای خود بر می‌گزیند. صاحبان این ولایت، اهل شهود و بصیرت هستند که به هیچ دلیلی برای اثبات وجود خداوند نیاز ندارند زیرا خداوند را پاک‌تر از آن می‌دانند که به دلیلی برای اثبات وجودش نیاز باشد.^۱

بنابر آنچه گفته شد، خداوند ولایت کامل را به کسی هدیه می‌کند که دارای ولایت نوع دوم باشد. خدا قلب این ولی را از اغیار حفظ می‌کند چنان که نور قلب او هیچ‌گاه خاموش نمی‌شود و لباسی از جلال یا بهاء خود بر تن او می‌کند که سبب می‌گردد از یک سو بندگان خدا در او با نظر اُنس و محبت بنگرند و از سوی دیگر محبت حق تعالی در قلب او جای گیرد. البته اگر چه یقین به وجود حق تعالی سبب توکل بر او می‌شود و این ولایت ایقانی، محبت خدا را در بر دارد- یعنی محبت از لحاظ ظاهری مقامی بالاتر دارد- اما آنچه در نظر ابن عطاء جایگاهی برتر دارد، توکل داشتن به خداوند است زیرا در محبت، محب، دوام حب را خواهان است و این نوعی خواست نفسانی است ولی در توکل، خواه حال وصل رخ دهد و یا حال قطع، باز هم سالک به خواسته خداوند راضی است و به او توکل می‌کند.^۲

احمد بن عجبیه از دیگر مشایخ شاذلیه هم تقسیم بندی دیگری برای ولایت آورده است: ولایت دو قسم است:

۱. ولایت عامه) ولایت عموم کسانی که دارای مقام ایمان و تقوی هستند.
۲. ولایت عرفیه خاصه) مخصوص کسانی است که به مقام فناء فی الله و بقاء بالله دست یافته و جامع بین حقیقت و شریعت و جذب و سلوک هستند.^۳

مقامات و صفات

شاذلیه معتقدند ولی همانند دیگر مردم زندگی می‌کند و از آب و خوراک و زنان بی نیاز نیست:

۱. ابن العیاد شافعی، المفاخر العلیة فی مآثر الشاذلیة، ص ۹۳؛ اسکندرانی، لطائف المنن، ص ۸۷.

۲. اسکندرانی، لطائف المنن، ص ۹۱.

۳. احمد بن عجبیه، البحر المدید، ج ۲، ص ۴۸۵.

«فلا يشترط في الولي استغناؤه عن الطعام و الشراب؛ ... ولا استغناؤه

عن النساء».^۱

اما ولی به جهت دست یافتن به مقام فناء ویژگی های منحصر به فردی دارد:

علم و عصمت و کرامت و غیره

شاذلیه معتقدند که سالک با دست یافتن به مقام ولایت به درجات خاص و مقاماتی دست

پیدا می کند از جمله: معرفت، علم لدنی و غیره.^۲ ابن عجیبه آورده است:

«تفسير أسرار الولاية، وهي الاطلاع على أسرار غيب الملكوت».^۳

ابوالعباس مرسی که خود را ولی وقت می پنداشت، درباره علم غیب خویش می گفت:

«ما من ولي كان أو هو كائن إلا أطلعني الله عليه وعلى اسمه ونسبه و

حظه من الله تعالى».^۴

مرسی از شیخ خود ابومدین مقاماتش را چنین نقل کرده است:

«مقامى العبودية، و علومى الألوهية، و صفاتى مستمدة من الصفات

الربانية؛ ملأت عظمته سرى و جهرى و أضاء بنوره برى و بحر».^۵

راه شناخت ولی

یکی از راه های شناخت ولی، صدور «کرامت» است که خود اقسامی دارد مانند تصرف

در نفوس و غیب گوئی و غیره. ابن عیاد از شیخ ابوفارس عبدالعزیز نقل می کند که برای

شناخت یکی از اولیاء وارد تونس گردید و وقتی نزد شیخ ابی سعید الباجی شد او پیش از

آن که سخن بگوید، از حال و افکارش سخن گفت «فعلمت انه ولي الله تعالى» از این

غیب گوئی، دریافت که او ولی است.^۶

۱. همان، ج ۳، ص ۴۴۷.

۲. ابن العیاد شافعی، المفاخر العلیة فی مآثر الشاذلیة، ص ۱۱۵.

۳. احمد بن عجیبه، إيقاظ الهمم فی شرح الحكم، ص ۳۵۹.

۴. احمد بن عجیبه، معراج الشوف لابن عجیبه، ص ۸۸.

۵. اسکندرانی، لطائف المنن، ۱۷۹.

۶. ابن العیاد شافعی، المفاخر العلیة فی مآثر الشاذلیة، ج ۱، ص ۱۷.

تبعیت از ولی

بحث لزوم اطاعت مطلق و تبعیت تام از ولی در نگاه مشایخ شاذلیه هم به کرات و تفصیل بیان شده است. شاذلیه معتقدند تنها کسانی می توانند به گوهر ولایت دست یابند که اولاً فرقه شاذلیه را تصدیق کرده و ثانیاً ولایت مشایخ این فرقه را هم تصدیق کرده و از آنها تبعیت تام دارند:

«فالتصديق بأسرار الولاية أول المعرفة، و لهذا قال الشيخ أبو الحسن

رضى الله تعالى عنه: التصديق بطريقتنا هذه ولاية».^۱

ابوالحسن شاذلی می گفت:

«من ضمنهما لی ضمننت له الولاية».^۲

ابن عجیبه در ایفاظ الهمم آورده است:

«شیخ شیوخنا سیدی أحمد الیمانی رضی الله تعالی عنه - حین سألہ أصحابه عن حقيقة الولاية - فقال لهم: حقيقة الولاية هو إذا كان صاحبها جالسا في الظل لا تشتهي نفسه الجلوس في الشمس، وإذا كان جالسا في الشمس لا تشتهي نفسه الجلوس في الظل انتهى. وهذا كله مع الاختيار دون الأمر الضروري. وقد تقدم قول شيخ شیوخنا سیدی علی رضی الله تعالی عنه: من أوصاف الولي الكامل أن لا يكون محتاجا إلا على الحال الذي يقيمه مولاه فيه في الوقت، يعني ماله مراد إلا ما يبرز من عنصر القدرة لا تشتهي نفسه غيره».^۳

قطبیت

در هر دوره ای از ادوار، از میان اولیاء تنها یک نفر است که بر دیگران برتری و اولویت دارد و او قطب نامیده می شود. قطب در واقع برترین ولی هر زمان است و تمام خلائق، وظیفه تبعیت محض، سرسپردگی و اطاعت از او را دارند چراکه او مدار و محور عالم خلقت و

۱. احمد بن عجیبه، ایفاظ الهمم فی شرح الحكم، ص ۳۴۶.

۲. همان، ص ۴۴۷.

۳. همان، ص ۹۱.

تشریع است. به محض این که یک قطب از دنیا برود، قطب بعدی جایگزین می‌شود و این روند تا روز قیامت ادامه دارد. ابن عطاء الله اسکندرانی از ابوالعباس مرسی در تفسیر آیه شریفه ﴿مَا تَسْخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا﴾^۱ می‌گوید:

«ما نذهب من ولی لله إلا و نأت بخیر منه أو مثله».^۲

ابن عیاد می‌گوید: ابوالحسن شاذلی ادعایی برای خود داشت که این ادعا، لسان حال تمام اقطاب (از جمله عبدالقادر گیلانی است) و آن چنین می‌باشد:

«قدمی هذه لی جبهة کل ولی الله»^۳ (پای من بر صورت تمام اولیاء الله است).

اسقاط شریعت

یکی از ویژگی‌های ولی این است که حکم خطاب و عقاب شریعت، از او ساقط است و او هرچه بخواهد بدون ملامت و عقاب مرتکب می‌شود. ابن عیاد از شاذلی نقل کرده است:

«یبلغ الولی مبلغا یقال له اصحبناک السلامة و اسقطنا عنک الملامة فافعل ما شئت».^۴

ولایت در سهروردیه

طریقت سهروردیه یکی از طریقت‌های صوفیه اهل سنت است که به شیخ ابونجیب عبدالقادر سهروردی یا برادرزاده‌اش شیخ شهاب‌الدین عمر بن محمد سهروردی (م ۶۳۲) منتسب است؛ بزرگان بسیاری در ایران و هند مانند فخرالدین عراقی، اوحدالدین کرمانی و بهاء‌الدین زکریا مولتانی در تصوف، مرید شیخ شهاب‌الدین عمر بن محمد سهروردی بوده‌اند؛ این طریقت امروزه در شبه قاره رواج و اشاعه دارد.

۱. البقرة: ۱۰۶.

۲. اسکندرانی، لطائف المنن، ص ۶۳.

۳. ابن العیاد شافعی، المفاهیر العلیة فی مآثر الشاذلیة، ج ۱، ص ۱۱.

۴. همان، ص ۸۳.

جایگاه و اهمیت

در آثار و عبارات شخصیت ابونجیب سهروردی، بحث از «ولایت» نمود چندانی ندارد. مشایخ این فرقه نیز ولایت را از جنبه‌های مختلف نظری مانند هستی‌شناسی مورد بحث قرار نداده‌اند و صرفاً در مباحث انسان‌شناسی و سلوک‌طریقتی، به موضوع ولایت و اهمیت و جایگاه آن پرداخته‌اند.

معناشناسی

در نگاه مشایخ سهروردیه نیز بحث ولایت با آموزه «فناء» پیوند دارد و چنین عنوان می‌شود که در سیر الی‌الله، آخرین منزلگاه، فناء است و پس از آن هرچه می‌ماند، سیر فی‌الله و مقام بقاء است. در واقع بعد از سفر دوم از اسفار اربعه عرفانی، شخص به این مقام دست پیدا می‌کند.^۱ عزالدین کاشانی از مشایخ سهروردیه می‌گوید:

«و فنا دو نوع است فنای ظاهر و فنای باطن. فنای ظاهر فنای افعال است و این نتیجه تجلی افعال الهی است و صاحب این فنا چنان مستغرق بحر افعال الهی شود که نه خود را و نه غیر را ... فنای باطن فنای صفات است و فنای ذات».^۲

فخر الدین عراقی (م ۶۸۸) از معدود مشایخ سهروردیه و از اندیشمندان آن‌هاست که در کتاب «لمعات» به تفصیل از ولایت و شقوق و معانی آن بحث کرده است. «مبحث ولایت در لمعات با عنوان فنا و یکی شدن شاهد و مشهود بسیار مطرح شده است»^۳ ابیات بسیاری در دیوان عراقی، بیانگر مسئله «فناء فی‌الله» است که خود با مفهوم «ولایت» پیوند دارد.^۴

«ولی» و «ولایت» در اندیشه عراقی همان انسان کاملی است که یگانه دوران خود می‌باشد. همچنین از این سخن که عراقی، «چشم نرگس» را برای سالکی تعریف می‌کند

۱. کاشانی، مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، ص ۴۲۶: فصل هشتم در فنا و بقا: فنا عبارتست از نهایت سیر الی‌الله، و بقا عبارتست از بدایت سیر فی‌الله.

۲. همان، ص ۴۲۸.

۳. اسکندری، شرح و تفسیر غزلیات عراقی، ص ۱۰۶.

۴. کاکایی، وحدت وجود به روایت ابن عربی و اکهارت، ۲۶۸.

که به مرتبه کمال احوال رسیده است و به مقام ولایت دست یافته، باید توجه داشت که یکی از معانی «انسان»، «مردمک چشم»، «إِنْسَانُ الْعَيْنِ: مردم چشم، مردمک چشم؛ أَنَاسِيُ جمع» و مجازاً خود «چشم» است. عراقی می‌گوید:

«چشم نرگس: سر احوال و کمالات و علو مرتبه سالک را گویند؛ چه از خود که مردم دانند که ولی است و او خود نداند و چه خود ولایت داند، ولیکن او را ندانند و این دو قدم از یک جنس است».^۱

مقام «فقر و فنا» واپسین مقامات سلوک صوفیه است که عراقی می‌گوید وقتی انسان به نهایت فقر دست یابد، فانی فی الله می‌گردد و در این جا ذات و صفات و افعال او عین الله می‌شود و همچون خدا، بی هیچ چیزی نیاز ندارد حتی به خود خدا! عراقی می‌گوید:

«الفقیر لا یحتاج الی الله»، زیرا که احتیاج صفت موجود باشد و فقیر، در بحر نیستی چون غوطه خورد، احتیاجش نماند، فقرش تمام شود و «اذا تم الفقر فهو الله... کما قال الجنید، قدس سره: «الفقیر لا یفتقر الی نفسه ولا الی ربه» وقال الشیخ علی الجریری: «الفقیر عندی من لا قلب له ولا رب له».^۲

اقسام ولایت

«دراندیشه عراقی، نظریه ولایت دارای دو بخش است: یکی ولایت عام که وی آن را با حقیقت محمدی یکسان دانسته است و تنها مظهر آن را حضرت ﷺ می‌داند و دیگری ولایت خاص... در بخش ولایت خاص، وی به الگوی خاتم الاولیاء توجه کرده و آن را تصدیق کرده است. دراندیشه وی، ولایت در این مرتبه به معنای نزدیک‌ترین موجود به حق است».^۳

از سوی دیگر، عراقی نیز «پیر» و «شیخ» را معادل و «ولی» می‌داند؛ چنان‌که برای شیخ خود (بهاءالدین زکریای مولتانی) ولایت قائل است و او را ولی خدا دانسته است و

۱. عراقی، کلیات، ص ۴۲۱.

۲. همان، ص ۴۰۰.

۳. غریب حسینی و بصیری، بررسی تطبیقی اندیشه‌های ابن عربی و فخرالدین عراقی، ص ۱۰۸.

به نوعی، ولایت شیخ خود را به صورت، سلسله مراتبی (یعنی ولی از ولی و نهایتاً) از مقام نبوت می داند و دیده مصطفی را به وجود شیخ خود، روشن می پندارد:

ای گرفته ولایت از تو نظام

دیده مصطفی به تو روشن

هم تو مطبوع اولیا به قدم

چون نبوت به مصطفی شده تام

شادمان از تو انبیای کرام

هم تو مبعوث انبیا به مقام^۱

ولایت و نبوت

سهروردی در بحث فضیلت نبوت بر ولایت مدعی است فاضل ترین افراد کسی است که به مقام نبوت دست یابد.^۲ هرچند با وجود این فضیلت انبیاء، سهروردی گاهی انبیاء را محتاج محققان روشن روان (= اولیائی چون خضر علیّه السلام) می داند:

«و حاجت موسی به خضر علیّه السلام ظاهر حال گواهی دهد که شاید که پیغامبر

را، بلکه شارع را به بعضی از محققان روشن روان حاجت افتد».^۳

اوصاف و شئون ولی

لزوم وجود ولی در زمین

سهروردی در مقدمه حکمة الإشراق، عالم را هرگز از حکمت و شخص قائم به آن و صاحب حجت و بیّنات خالی نمی داند:

«بل العالم ما خلا قَطَّ عن الحکمة و عن شخص قائم بها عنده

الحجج والبیات».^۴

۱. عراقی، کلیات، ص ۱۱۷.

۲. پوربهرامی، سهروردی و استمرار ولایت در تمام زمان ها، ص ۱۲۰.

۳. سهروردی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، ص ۷۶.

۴. همان، ج ۲، ص ۱۱.

این عقیده وی شبیه اعتقاد به «ولی» (= انسان کامل) در اندیشه‌های مکتب ابن عربی است؛ چنان‌که قیصری در شرح فصوص الحکم می‌گوید:

«وَالْعَالَمُ بَاقٍ مَا دَامَ هَذَا الْإِنْسَانُ بَاقِيًا، عَلَى سَبِيلِ تَجَدُّدِ الْأَفْرَادِ».^۱

به نوعی می‌توان گفت که «حکیم متألّه» و «خلیفه» در اندیشه سهروردی با «انسان کامل» و «ولی» در اندیشه ابن عربی و پیروانش مانند قیصری شباهت دارد و سهروردی نیز به وجود حجت و ولی در هر عصری اعتقاد دارد.

تبعیت محض از مراد

مؤلف عوارف المعارف، «پیر» و «شیخ» را معادل «ولی» به‌کار برده است و برای او «ولایت» قائل شده است:

«در چنین بادیه خونخوار، بی‌بدرقه پیری مربّی و دلیلی مرشد، قطع منازل و مراحل نتوان کرد و بی‌پرتو نور ولایتش، تمیز طریق رشاد و سبیل فساد دست ندهد؛ که: مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَيْخٌ فَشَيْخُهُ الشَّيْطَانُ».^۲

یا ابونجیب سهروردی در آداب مریدین می‌گوید:

«باید که او را نگرانی نباشد به شیخی دیگر. تا اثر ولایت شیخ به‌اندرون او تواند رسید».^۳

عزالدین محمود کاشانی^۴ در کتاب مصباح الهدایة به تفصیل درباره نوع رابطه صوفی با ولی اشاره کرده و می‌گوید این رابطه باید از نوع مرید و مرادی باشید. یعنی درویش، تابع محض و تسلیم فرامین یک شیخ ولی باشد و هرگز از اطاعت او سرپیچی نکند.^۵ کاشانی درباره اهمیت برخورداری مرشد از سلسله متصل تا رسول الله ﷺ می‌نویسد:

۱. قیصری، شرح فصوص الحکم، ۷۶۶.

۲. سهروردی، عوارف المعارف، ص ۱.

۳. سهروردی، آداب المریدین، ص ۱۶۵.

۴. عزالدین محمود و کمال الدین عبدالرزاق کاشانی هر دو از شاگردان نورالدین عبدالصمد بن علی نطنزی اصفهانی (وفات ۶۹۹ ه. ق.) سهروردی بودند و از او خرقة گرفتند.

۵. کاشانی، مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، ص ۱۰۷: «فصل نهم در معرفت مرید و مراد و سالک و مجذوب و بیان احتیاج مرید بمراد».

«و همچنین از ارواح تابعین بارواح مشایخ و علمای راسخ، آن خاصیت قرنا بعد قرن و بطنا بعد بطن منتقل شد، و سلسله مریدی و مرادی منتظم گشت و هر مریدی مراد شد. و این معنی اثر برکت متابعت رسول است صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ. پس هر که بواسطه کمال متابعت و رابطه اتصال با ارواح مشایخ با روح نبی ﷺ اتصال یافت، خاصیت محبت الهی در او پدید آمد و مرتبه محبوبی و مرادی یافت. چه ارواح مشایخ علی الترتیب با روح نبی پیوسته اند به محبت و متابعت، و خاصیت محبت الهی بدان واسطه در همه سرایت کرده. پس هر مرید که روح او با روح شیخی کامل مکمل که بکلی از ارادت خود منسلخ شده باشد و خاصیت محبت الهی از شیخی دیگر میراث یافته پیوند نگیرد هرگز به مرتبه محبوبی و مرادی نرسد و مقام ولایت و تصرف در دیگری نیابد. و اینست بیان احتیاج مرید بمراد و اللّٰهُ اعلم».^۱

کرامت

سهروردی در آداب المریدین، یکی از ویژگی های ولی را اظهار کرامت دانسته و تفاوت کرامت با معجزه را در تحدی نبوت می داند.^۲

جامی در نفحات الانس از قول سهروردی در کتاب أعلام الهدی و عقیده أرباب التّقی می گوید:

«ما معتقدیم که اولیای امت محمد ﷺ صاحب کرامات و اجابات هستند و همچنین در دوره هر رسولی، آتباعی دارند که کرامات و خوارق عادات از آنان سر می زند و کرامات اولیاء جزء تنمة معجزات انبیاء هستند».^۳

بدین ترتیب، سهروردیه نیز به «ولی» صاحب کرامت در سلوک خود اعتقاد راسخ دارند. عز الدین محمود کاشانی (م ۷۳۵ق) می گوید:

«اما مراد بمعنی مقتدا آنست که قوّت ولایت او در تصرف به مرتبه تکمیل ناقصان رسیده باشد،... این چنین شخص یا سالک مجذوب بود

۱. کاشانی، مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، ص ۱۱۳.

۲. سهروردی، آداب المریدین، ص ۱۳۰.

۳. جامی، نفحات الانس، ص ۲۹.

... یا مجذوب سالک... و اما سالک ابتر که هنوز از مضیق مجاهدت به فضای مشاهدت نرسیده بود، و مجذوب ابتر که هنوز بر دقایق سیر و سلوک و حقایق مقامات و منازل و قواطع و مخاوف و قوف نیافته باشد، هیچیک هنوز استحقاق منصب شیخوخت ندارند و ولایت تصرف در استعداد مرید و تربیت بر قانون طریقت بدیشان مفوض نگشته. و هر تصرف که ایشان کنند از این معنی فسادش بیش از صلاح بود».^۱

قطبیت

در هر زمانی، از میان صدها ولی تنها یک نفر که برترین آن‌ها باشد به مقام قطبیت رسیده است و او خرقه ولایت و وصایت را از قطب پیشین پوشیده، سلسله‌ای متصل به رسول الله ﷺ دارد. قطب هر زمان، با اعطای خرقه ولایت به کامل‌ترین ولی بعد از خودش، تکلیف قطب پس از خود را مشخص می‌کند:

«بعضی بر این دو، خرقه ولایت زیاده کرده‌اند. و آن آنست که چون شیخ در مرید آثار ولایت و علامت وصول به درجه تکمیل و تربیت مشاهده کند و خواهد که او را بنیابت و خلافت خود نصب کرده بطرفی فرستد و او را در تصرف و تربیت خلق مأذون گرداند، وی را خلعت ولایت و تشریف عنایت خود پوشاند تا مدد نفاذ امر او و موجب سرعت مطاوعت خلق گردد».^۲

کسی هم که به مقام ولایت رسیده، طبق اندیشه عراقی، عاشقی است که مدار چرخ است و «قطب» عالم است:

از فلک آن که هر شبی شنوی

نفس عاشقان او باشد

نالۀ بیدلان زار بُود

آنک از او چرخ را مدار بُود

۱. کاشانی، مصباح الهدایة، ۱۰۸.

۲. همان، ۱۵۰.

خاتم الاولیا

عراقی شیخ خود را «خاتم اولیاء» می خواند که در نظر او، این مقام با «غوث دین»، «قطب»، «امام زمان»، «مرشد» افراد حیران، «ندیم رحمان» و «صاحب حق» یکسان است:

چند اشارات، خود صریح کنیم
مطلع نور ذوالجلال کج است؟

خاتم اولیا، امام زمان

صاحب حق، بهای عالم قدس
چه عجب گر به گوش جان همه

کین دم آن سرور شما با ماست
غوث دین، قطب چرخ ایمان کو؟

مشرق قدس فیض سبحان کو؟
مرشد صد هزار حیران کو؟

زکریا، ندیم رحمان کو؟
آید از سرّ غیب این کلمه

زانکه امروز دست او بال است^۱

این خاتم الأولیاء بودن در نظر عراقی، منحصر به دوره‌ای خاص است و برخلاف نظر سهروردیه، این ولایت در همه ازمنه استمرار ندارد؛ چنان که «ولایت» شیخ او نیز در عهد خود بوده است و پس از او، ولایت به دیگری رسیده است؛ چنان که در بیت پایانی ابیات فوق که گویا پس از مرگ بهاء الدین زکریای مولتانی سروده شده، این ندا از عالم غیب به گوش جان می رسد که شیخ مولتانی (خاتم اولیای زمان خود)، اکنون در عالم دیگر به سر می برد و دیگر در عالم دنیا نیست و بهای عالم قدس شده است. مؤید این معنا، ابیات زیر درباره شیخ روزبهان بقلی شیرازی است و او را «نگین خاتم اولیاء» خطاب می کند که افعال «بود» خود بیانگر شیخ عهد خویش بودن روزبهان می تواند باشد و در این مقام، عالم جان و روح دمیده در عالم بود و سرور همه واصلان به شمار می آمد:

پیر شیراز، شیخ روزبهان

اولیا را نگین خاتم بود

شاه عشاق و عارفان بود او جج

۱. عراقی، کلیات، ص ۱۱۶.

آن به صدق و صفا فرید جهان

عالم جان و جان عالم بود

سرور جمله واصلان بود او^۱

نتیجه

با کاوش در منابع مکتوب سه فرقه نقشبندیه، قادریه و شاذلیه، نگاه هرکدام از این فرق صوفیه به آموزه ولایت مورد بررسی قرار گرفت و بیان شد که هرکدام از این فرقه‌ها، عمده مشروعیت و مقبولیت خود را به مفهوم و آموزه ولایت پیوند زده‌اند و غالب دعاوی خویش را بر شالوده‌های این نظریه استوار ساخته‌اند. در تمام این فرقه‌ها، ولایت یک مقام و مرتبه عرفانی و مربوط به ساحت باطن و معنا شمرده می‌شد که بعد از رسول الله ﷺ، به پیران و مشایخ صوفیه انتقال پیدا کرده است. «ولی»، به عنوان یک انسان خداگونه، از وجهه‌ای ملکوتی و صفات و شئون ربوبی بهره‌مند بوده و بر همین اساس، با دیگر انسان‌ها تمایزهایی دارد. اما دیدگاه فرقه‌های صوفیه اهل سنت در بحث ولایت تا چه اندازه با نگاه شیعیان امامیه تطابق دارد پیدا کند و نقاط تشابه و تمایز این مسئله در کجاست؟ پاسخ به این سؤال، مسئله‌ای است که می‌تواند در پژوهش‌های مستقل آتی مورد بررسی قرار بگیرد.

منابع

قرآن کریم

- ۱) ابن حمزه فناری، شمس الدین محمد، (۲۰۱۰ م)، مصباح الأنس بین المعقول و المشهود، تصحیح عاصم ابراهیم کیالی، ۱ جلد، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ۲) ابن عجیبه، احمد، (۱۴۲۹-۲۰۰۸)، معراج التشوف الى حقائق التصوف، حسنی، احمد بن محمد، و عثم، عبدالله، ۱ ج. بیروت - لبنان: عالم الکتب.
- ۳) ابن عیاد شافعی، احمد بن محمد، (۱۴۲۵ق)، کیالی، عاصم ابراهیم، المفخر العلیة فی المآثر الشاذلیة، بیروت-لبنان، دارالکتب العلمیه.
- ۴) ابن عجیبه، احمد، (۱۴۱۹)، البحر المذید فی تفسیر القرآن المجید، مهدی، جوده محمد، و قرشی رسلان، احمد عبدالله، ۵ ج. قاهره - مصر: حسن عباس زکی.
- ۵) ابن عجیبه، احمد، (۲۰۰۵)، إيقاظ الهمم فی شرح الحكم، نصار، محمد عبدالقادر، ۱ ج. قاهره - مصر: دار جوامع الكلم.
- ۶) اسکندری، ابن عطاء الله، (بی تا)، لطائف المنن، محمود، عبدالحلیم، ۱ ج. قاهره - مصر: دار المعارف.
- ۷) اسکندری، ابن عطاء الله، (۱۳۲۱ق)، التنویر فی اسقاط التدبیر، مصر، میمنیه.
- ۸) اسکندری، ابن عطاء الله، (۱۴۲۶ق)، القصد المجرد فی معرفة اسم المفرد، به کوشش علی مرسى، بیروت-لبنان، دارالکتب العلمیه.
- ۹) اسکندری، مژگان، (۱۳۹۴)، شرح و تفسیر غزلیات عراقی، محمد یوسف تیری، شیراز-ایران، دانشگاه شیراز.
- ۱۰) اصفهانی، محمدعلی، نورعلیشاه، (۱۳۹۸)، چهاررساله عرفانی از نورعلیشاه، اسرار القلوب، اصول و فروع دین، جامع الاسرار، کنز الرموز، تصحیح محمد ابراهیم ضرابیه، چاپ اول، کهکشان علم.
- ۱۱) اصفهانی، نورعلیشاه، (۱۳۴۸)، جنات الوصال، جواد نوربخش، تهران-ایران، انتشارات خانقاه نعمت اللهی.
- ۱۲) آقا ارومیه ای، (۱۳۲۱ق)، رساله تنبیه مهدویه شخصیه، نسخه خطی، کتابخانه آستان مقدس قم، شماره ثبت ۱۹۸۲.
- ۱۳) امین الشریعة خونی، ابوالقاسم، (۱۳۸۳)، نیریزی، قطب الدین، میزان الصواب فی شرح فصل الخطاب، محمد خواجهوی، تهران-ایران، نشر مولی.
- ۱۴) انصاری، خواجه عبدالله، (۱۴۱۷ق)، منازل السائرین، شیروانی، علی، بی جا، بی نا.
- ۱۵) بخاری، صلاح الدین مبارک، (۱۳۸۸ق)، انیس الطالبین و عدة السالکین، استانبول، مكتبة الحقيقة.

- ۱۶) برزش آبادی، عبدالله، (۱۳۴۶)، رساله کمالیه، اصغر منتظر صاحب، شیراز-ایران، انتشارات خانقاه احمدی.
- ۱۷) بصیری، علی اکبر، (۱۳۹۳)، وحیدنامه، تهران-ایران، نشر مولی.
- ۱۸) پارسا، خواجه محمد، (۱۳۵۴) قدسیه، تحقیق احمد طاهری عراقی، تهران-ایران، طهوری.
- ۱۹) پازوکی، شهرام، (۱۳۸۳)، مجموعه مقالات درباره شاه سید نعمت الله ولی، تهران-ایران، نشر حقیقت.
- ۲۰) تابنده، سلطان حسین، (۱۳۸۲)، رساله رفع شبهات، تهران-ایران، نشر حقیقت.
- ۲۱) ترمذی، محمد، (۱۴۲۲ق)، ختم الاولیاء، عثمان اسماعیل یحیی، دوم، بیروت-لبنان، مهد الآداب الشرقیة.
- ۲۲) جامی، عبد الرحمن، (۱۳۸۳)، أشعة اللمعات، هادی رستگار مقدم گوهری، قم-ایران، بوستان کتاب.
- ۲۳) جامی، عبد الرحمن بن احمد، (۱۳۷۰)، نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص، آشتیانی، جلال الدین، و چیتیک، ویلیام سی، ۱ ج. تهران - ایران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی. موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه).
- ۲۴) جامی، عبد الرحمن بن احمد، (۱۳۹۷)، دیوان اشعار جامی، خلیفه بناروانی، بهمن، تهران-ایران، طلایه.
- ۲۵) جامی، عبد الرحمن بن احمد، (۱۴۲۵-۲۰۰۴)، شرح الجامی علی فصوص الحکم، کیالی، عاصم ابراهیم، ۱ ج. بیروت - لبنان: دار الکتب العلمیة.
- ۲۶) جامی، عبد الرحمن، (۱۳۷۳)، هفت اورنگ، تهران-ایران، انتشارات اطلاعات.
- ۲۷) جامی، عبد الرحمن، (۱۸۵۸م). نفحات الأنس، ولیام ناسولیس، مولوی غلام عیسی و مولوی عبد الحمید، کلکته، مطبعة لیس.
- ۲۸) جزایری، عبدالقادر بن محیی الدین، (۱۹۹۶)، المواقف فی التصوف و الوعظ و الإرشاد. ۳ ج. بی جا، دار الیقظة العربیة.
- ۲۹) جوادی تالشی، رفعت، (۱۳۸۸)، فیوضات رحمانی از کلام شیخ گیلانی، بی جا، امام ربانی.
- ۳۰) حسینی طهرانی، محمدحسین، (۱۴۲۶)، مهر تابان، مشهد مقدس ایران، نور ملکوت قرآن.
- ۳۱) خاوری، اسد الله، (۱۳۹۵)، ذهبیه تصوف علمی، آثار ادبی، سوم، تهران-ایران، دانشگاه تهران.
- ۳۲) خوانساری، محمد باقر بن زین العابدین، (۱۳۵۵-۱۳۵۶)، روضات الجنات فی أحوال العلماء و السادات، تهران - ایران، اسلامیه.
- ۳۳) راز شیرازی، ابو القاسم، (۱۳۳۲)، مرصاد العباد، تبریز-ایران، چاپخانه رضایی.

- ۳۴) راز شیرازی، ابو القاسم، (۱۳۶۳)، مناهج انوار المعرفة، شیراز-ایران، خانقاه احمدی.
- ۳۵) راز شیرازی، ابو القاسم، (۱۳۸۳)، قوائم الانوار، خیر الله محمودی، شیراز-ایران، دریای نور.
- ۳۶) راز شیرازی، ابو القاسم، (۱۳۲۴)، رساله قنوتیه، تبریز-ایران، چاپ سنگی، بی.نا.
- ۳۷) راز شیرازی، ابوالقاسم، (۱۳۲۳)، آیات الولاية، تبریز-ایران، چاپ سنگی، بی.نا.
- ۳۸) راز شیرازی، ابوالقاسم، (۱۳۹۷)، تصحیح و شرح ۵ رساله از ابوالقاسم راز شیرازی، عباس مرادی، تهران-ایران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ۳۹) راز شیرازی، ابوالقاسم، (۱۳۷۲)، کوثر نامه به ضمیمه قصائد اعجوبه، شیراز-ایران، کتاب فروشی احمدی شیراز.
- ۴۰) السرهندی، احمد الفاروقی، (بی.تا)، المکتوبات، عبد الله احم الحنفی المصری، علی رضا قشلی، قاهره-مصر، مکتبة النيل.
- ۴۱) سمنانی، علاءالدوله سمنانی، (۱۳۷۹)، چهل مجلس، عبدالرفیع حقیقت، تهران-ایران، اساطیر.
- ۴۲) سمنانی، علاءالدوله، (۱۳۶۲)، العروة لاهل الخلوة والجلوة، نجیب مایل هروی، تهران-ایران، مولی.
- ۴۳) سهروردی، شهاب‌الدین. (۱۳۷۵ب)، رسائل شیخ اشراق، تحقیق و تصحیح هانری کربن، سید حسن نصر و نجفقلی حبیبی. تهران-ایران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۴۴) سهروردی، شهاب‌الدین، (۱۳۷۲ش) مجموعه مصنفات شیخ اشرا هجری قمری تصحیح هنری کریین. ج ۳. تهران-ایران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۴۵) سهروردی، شهاب‌الدین، (۱۳۷۵الف)، عوارف المعارف، ج ۲. تهران-ایران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۴۶) سهروردی، عبد القاهر بن عبد الله، (۱۴۲۶-۲۰۰۵)، آداب المریدين، کیالی، عاصم ابراهیم، مرصفی، محمد بن محمد، ۱ ج. بیروت لبنان: دار الکتب العلمیة.
- ۴۷) شرف‌الدین، عبدالحسین، (۱۴۲۶)، المراجعات. ۱ ج. قم - ایران: المجمع العالمی لاهل البيت (علیهم السلام).
- ۴۸) طباطبایی، محمد حسین، (۱۳۵۲-۱۳۵۱)، المیزان فی تفسیر القرآن، ۲۰ ج. بیروت - لبنان، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- ۴۹) طبری، محمد بن جریر، (۱۴۱۲)، جامع البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر الطبری)، ۳۰ ج. بیروت - لبنان، دار المعرفة.
- ۵۰) عراقی، فخرالدین، (۱۳۶۳)، کلیات اشعار، مقدمة سعید نفیسی، چ ۴، تهران-ایران، سنایی.

- ۵۱) غریب حسینی، زهرا، بصیری، محمدصادق، (۱۳۹۵)، بررسی تطبیقی اندیشه‌های ابن عربی و فخرالدین عراقی، تهران-ایران، آوای نور.
- ۵۲) غنیمی تفتازانی، (۱۳۸۹ق)، ابن عطا و تصوفه، قاهره-مصر، مكتبة الانجلو.
- ۵۳) قیصری، داوود، (۱۳۷۵)، شرح فصوص الحکم، آشتیانی، جلال‌الدین، تهران-ایران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۵۴) کاشفی، حسین بن علی، (۲۰۰۸)، رشحات عین الحیاة، عاصم ابراهیم الکیالی الحسینی الشاذلی الدرقاوی، بیروت-لبنان، دار الکتب العلمیة.
- ۵۵) کاشانی، عبد الرزاق بن جلال الدین، (۱۳۷۰)، اصطلاحات الصوفیة، جعفر، محمد کمال ابراهیم، قم، بیدار.
- ۵۶) کاشانی، عبدالرزاق، (۱۳۸۳)، شرح فصوص الحکم، آشتیانی، سید جلال الدین، تهران-ایران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ۵۷) کاشانی، عزالدین محمود، (۱۳۶۷)، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، همایی، جلال الدین، تهران-ایران، نشر هما.
- ۵۸) کاکایی، قاسم، (۱۳۸۵)، وحدت وجود به روایت ابن عربی و اکهارت، چ ۳، تهران-ایران، هرمس.
- ۵۹) کبری، نجم الدین، (۱۳۶۳)، الاصول العشرة، مایل هروی، نجیب، لاری، عبدالغفور، تهران-ایران، مولی.
- ۶۰) کبری، نجم الدین، (۱۳۶۸)، فوائح الجمال، حسین حیدر خانی مشتاقعلی، تهران-ایران، مروی.
- ۶۱) کسنزانی، محمد، (۱۴۲۶)، موسوعة الکسنزان فیما اصطلح علیه اهل التصوف و العرفان، دمشق-سوریه، دار المحبة.
- ۶۲) کیانی، منصور، (۱۳۹۱)، پشت پرده خانقاه ذبیبه، تهران-ایران، راه نیکان.
- ۶۳) گراملیش، ریچارد، (۱۳۹۹)، طریقت های شیعی ایران، شیرین شادفر، تهران-ایران، نامک.
- ۶۴) گنابادی، سلطان محمد، (۱۴۰۸ق)، تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة، ۴ج، بیروت-لبنان، نشر مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- ۶۵) گنابادی، سلطان محمد، (۱۳۷۹)، ترجمه تفسیر شریف بیان السعادة، مترجم آقاخانی، ریاضی، چ دوم، نشر محسن.
- ۶۶) گنابادی، سلطان محمد، (۱۳۷۹)، سعادت نامه، تهران-ایران، نشر حقیقت.
- ۶۷) گنابادی، سلطان محمد، (۱۳۸۰)، ولایت نامه، تهران-ایران، حقیقت.
- ۶۸) گنابادی، سلطان محمد، (۱۳۸۴)، مجمع السعادت، چ دوم، تهران-ایران، نشر حقیقت.
- ۶۹) گنابادی، سلطان محمد، (۱۳۸۰)، ولایت نامه، تهران-ایران، نشر حقیقت.
- ۷۰) گنابادی، ملاعلی، (۱۳۴۶)، صالحیه، تهران-ایران، انتشارات دانشگاه تهران.

- (۷۱) گیلانی، عبدالقادر، (۱۳۷۶)، جلاءالخطا، احمد حواری نسب، کردستان-ایران، بی‌نا.
- (۷۲) گیلانی، عبدالقادر، (۱۳۸۰)، الفتح الربانی، محمد جعفر مهدوی، احسان.
- (۷۳) گیلانی، عبدالقادر، (۱۳۸۰)، فتوح الغیب، حواری نسب، کردستان-ایران، بی‌نا.
- (۷۴) گیلانی، عبدالقادر، (۱۳۹۳)، رسائل، ترجمه حیدر شجاعی، تهران-ایران، نشر مولی.
- (۷۵) گیلانی، عبدالقادر، (۱۴۲۷-۲۰۰۶)، الغنی لطالبی طریق الحق عزوجل فی الأخلاق و التصوف و الآداب الإسلامية. ۱ ج. قاهره - مصر: شركة القدس للتصدير.
- (۷۶) گیلانی، عبدالقادر، (۱۴۲۸ق)، سر الأسرار و مظهر الأنوار فیما يحتاج إليه الأبرار، احمد فريد المزیدي، بیروت-لبنان، دار الكتب العلمية.
- (۷۷) مجدالاشراف، محمد بن ابوالقاسم، (۱۳۲۲)، رساله تحفة الوجود، چاپ سنگی، بی‌نا.
- (۷۸) معاون الفقراء شیرازی، ابوالحسن، (۱۳۸۳)، اوصاف الاتقیا در شرح حال میرزا احمد وحید الاولیاء به اهتمام خدیجه پاکیار، بامداد نورانی، شیراز-ایران، بی‌نا.
- (۷۹) مؤذن سبزواری، محمد علی، (۱۳۸۱)، تحفه عباسی، تهران-ایران، انس تک.
- (۸۰) مولوی، جلال‌الدین محمد، (۱۳۷۸)، مثنوی معنوی، نیکلسون، رینوالد، مقدمه بدیع الزمان فروزانفر. تهران-ایران، مستعان.
- (۸۱) النابلسی، عبدالغنی، (۱۴۲۹ق)، مفتاح المعیة فی دستور الطريقة النقشبندیة. تحقیق و تصحیح جودة محمد ابوالیزید المهدی و محمد عبدالقادر نصار، قاهره-مصر، دار الجودیة.
- (۸۲) نجم رازی، عبدالله بن محمد، (۱۳۷۹)، مرصاد العباد، ریاحی، محمد امین، تهران-ایران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- (۸۳) نراقی، احمد بن محمد مهدی، (۱۴۱۵)، مستند الشیعة فی أحكام الشریعة. ۲۰ ج. قم ایران، مؤسسة آل البيت (علیهم السلام) لإحياء التراث.
- (۸۴) نعمت الله ولی، نعمت الله بن عبدالله، (۱۳۹۲)، مجمع الرسائل شاه نعمت الله ولی، صابری، علی محمد، تهران-ایران، علم.
- (۸۵) نفزی، محمد بن ابراهیم، (۱۴۲۸-۲۰۰۷)، غیث المواهب العلیة فی شرح الحكم العطائية، عبدالسلام، عبدالجلیل، ۱ ج. بیروت - لبنان: دار الكتب العلمية.
- (۸۶) نقشبندی مجددی، شمس الحق، (۱۳۹۵)، جام شریعت و سندان عشق، تربت جام-ایران، امام محمد غزالی.
- (۸۷) نقشبندی، امان الله، (۱۳۹۶)، جامع السلوك، سید عبدالله نقشبندی مجددی، تربت جام-ایران، خواجه عبدالله انصاری.

- ۸۸) نوربخش، سیماسادات، (بی‌تا)، نور در حکمت سهروردی، ابراهیمی‌دینانی، غلامحسین، ضیائی، حسین، تهران-ایران، نشر هرمس.
- ۸۹) همدانی، سید علی، (۱۴۰۴)، مشارب الادواق، ابن فارض، عمر بن علی، تهران-ایران، نشر مولی.
- ۹۰) یافعی، عبدالله بن اسعد، (۱۴۲۸)، خلاصة المفآخر فی مناقب الاشیخ عبدالقادر، فرید المزیدی، قاهرة-مصر، دار الآثار الاسلامیة.

مقالات

- ۹۱) اسحاقیان دُرچه، جواد، حیدری چراتی، حجت. (۱۳۹۴). بررسی و نقد مناسبات ولایت و منتظران از دیدگاه تصوف گنابادی. انتظار موعود، ۱۵(۵۱)، ۱۰۹-۱۳۰.
- ۹۲) پوربهرامی، اصغر، (۱۳۸۴). سهروردی و استمرار ولایت در تمام زمان‌ها. نشریة دانشکدة ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، ۴۸(۱۹۴)، ۱۱۳-۱۳۳.
- ۹۳) شریفیان، مهدی، احمدی، میثم، (۱۳۹۳)، نقد و تحلیل نظریه ولایت عرفانی از منظر شیخ احمد سرهندی، نشریه ادب فارسی، ۴(۲)، ۲۱-۴۰.
- ۹۴) عروج‌نیا پروانه، صحرانی شهرام، (۱۳۹۶)، نگاهی نو به معنای ولایت. پژوهشنامه عرفان، ۸(۱۶): ۷۹-۹۶.
- ۹۵) نیری، محمدیوسف، و مرادی، عباس، (۱۳۹۱). ولایت در نگاه راز شیرازی. شعر پژوهی (بوستان ادب - علوم اجتماعی و انسانی)، ۴(۱۱)، ۱۹۷-۲۲۲.